

تدوین حدیث نبوی با تأکید بر کتب اهل سنت^۱

محمدحسین مخبریان^۲

چکیده

نقل حدیث در طول تاریخ، دو شکل اصلی داشته است: حفظ در خاطر راویان و نوشتن در دفاتر و کتاب‌ها. حفظ حدیث در ذهن، مخاطراتی دارد که حدیث مکتوب از آنها ایمن است؛ لذا هرچه دوران حفظ در خاطر کوتاه‌تر باشد، حدیث دقیق‌تر نقل خواهد شد. در این نوشتار بعد از نقل و بررسی شواهد تاریخی، روشن می‌شود که در زمان پیامبر ﷺ هر چند غلبه با حفظ روایت بود، اما کتابت حدیث پایه‌گذاری و آغاز شد. با روی کار آمدن خلفای سه‌گانه، نه تنها کتابت حدیث، بلکه نقل شفاهی حدیث هم با موانع سخت حکومتی روبه‌رو شد و این رویه چنان استحکامی یافت که حتی امیرالمؤمنین علیه السلام هم در دوران خلافتشان نتوانستند آن را اصلاح نمایند. معاویه تبعیت خلفای سه‌گانه را با جعل حدیث ممزوج کرد. بعد از او، هر دو گرایش حفظ و کتابت حدیث در جامعه وجود داشت؛ اما به تدریج میل به کتابت فزونی یافت تا در اوایل قرن دوم هجری، با اقدام عمر بن عبدالعزیز و عالمانی چون زهری حدیث نبوی جمع‌آوری شد. در گام بعد، از حدود نیمه قرن دوم، مصنفات و جوامع حدیثی اهل سنت بر

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۲۱/۱۰/۹۸
۲. دانش‌پژوه خارج مدرسه فقهی امام محمدباقر علیه السلام و سطح سه حوزه علمیه قم. mokhberian@chmail.ir

پایه احادیث جمع آوری شده، تدوین شدند؛ لذا مکتوب شدن حدیث نبوی را می‌توان امری مستمر دانست که از قرن اول هجری شروع شده است. نوشته پیش‌رو سیر منطقی وقایع را در بستر تاریخ با حجم قابل اعتمادی از شواهد نشان می‌دهد، دو نکته‌ای که در نوشته‌های مشابه دیده نمی‌شود.

واژگان کلیدی: حفظ حدیث، کتابت حدیث، منع کتابت حدیث، تصنیف جوامع حدیثی.

مقدمه

حدیث دومین از منابع چهارگانه استنباط است که در کاربرد، پله نخست را از آن خود کرده است. این جایگاه، اهمیت توجه به اعتبار حدیث را دو چندان می‌کند. احادیث - بر خلاف قرآن کریم - عموماً به صورت اخبار آحاد به دست ما رسیده، در طول تاریخ، فراز و نشیب‌های زیادی را طی کرده و در هر مرحله در معرض خطاها و خطرات متعدد بوده است. از این رو استفاده از احادیث با چالش‌هایی روبه‌روست که لازم است ریشه‌های این چالش‌ها به دقت مورد بررسی قرار گیرند.

یکی از این فراز و نشیب‌ها، تغییرات «ظرف حفظ حدیث» است. حدیث که در ابتدا در اذهان راویان نگهداری می‌شد، به تدریج به دفاتر و کتاب‌های حدیثی منتقل شد. زمان انتقال احادیث از خاطر راویان به کتاب‌ها مهم است؛ زیرا محفوظات در معرض فراموشی، خلط و نقل معنا هستند؛ در حالی که مکتوبات از این آسیب در امانند، هر چند کتابت نیز آسیب‌های خاص خود را دارد. هر قدر دوران نقل احادیث از خاطر و حافظه طولانی‌تر باشد، احتمال تغییر در آن بیشتر است؛ علاوه بر آن که این تغییر قابل پیگیری و اصلاح نیست.

درباره تدوین حدیث نبوی، مقالات و کتاب‌های متعددی نوشته شده است؛ اما سیر تاریخی وقایع در آن‌ها به خوبی نشان داده نشده است. این نوشتار در صدد است با ارائه یک تصویر واضح از چینش تاریخی صحیح وقایع و شواهد متعدد و اطمینان‌بخش، سیر تحول نگهداری حدیث نبوی از حفظ به کتابت را در میان اهل سنت بررسی نماید و ابهاماتی که در نوشته‌های مشابه وجود دارد را تا حدودی برطرف نماید؛ از این رو این نوشته در حقیقت تنظیم جدیدی از مطالب ارائه شده توسط دیگران است، البته همراه با نکات و دقت‌های جدید. در این نوشته، موضوع تدوین سنت نبوی در میان اهل سنت در پنج دوره بررسی خواهد

شد: دوره پیدایش حدیث نبوی، دوره مقابله با تدوین و کتابت حدیث نبوی، دوره تعلیق، دوره آغاز تدوین حدیث نبوی و دوره تصنیف جوامع حدیثی.

۱. پیدایش حدیث نبوی

ظهور حدیث با پایه‌گذاری دین مبین اسلام آغاز گردید. مؤلفه‌ها و عناصری در این دوره بر حدیث اثرگذارند که می‌توان آنها را چنین دسته‌بندی و تبیین نمود:

۱/۱. شرایط فرهنگی در آغاز پیدایش اسلام

شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه عرب اقتضا می‌کند در آغاز پیدایش اسلام، نوشتن حدیث امری محدود و به خاطر سپردنش، امری رایج باشد. یکی از مهم‌ترین عوامل، نبود نوشت افزار مناسب است؛ به گونه‌ای که احادیث در ابتدا بر روی استخوان کتف شتر - که صفحه‌ای پهن دارد - یا بر روی چوب‌ها یا پوست‌های دباغی شده نوشته می‌شد که طبعاً نوشتن را با سختی توأم می‌کرد.

افراد قادر به خواندن و نوشتن در شبه جزیره عربستان کم بودند؛ مثلاً گفته شده در انصار، کسی به خوبی قادر بر نوشتن نبود^۱ یا عرب افرادی را به صفت «کامل» می‌شناخت که در سه امر مهارت داشته باشند: کتابت، خوب شنا کردن و خوب تیرانداختن^۲ و افرادی که به این وصف شناخته شده‌اند، چندان زیاد نیستند. ابن‌عبدالبر (م ۶۳۳ ق) تصریح کرده است که یکی از مهم‌ترین خصوصیات آن اعراب خود را بدان می‌ستودند، قوت حفظشان بوده است.^۳

در چنین شرایطی اسلام دعوت خود را آغاز نمود و از همان ابتدا، به خواندن و نوشتن اهتمام ویژه‌ای نشان داد. در اولین آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شد، سخن از تعلیم به انسان با قلم است.^۴ طولانی‌ترین آیه قرآن^۵ به صراحت به مسلمانان توصیه می‌کند در زمان قرض گرفتن آن را مکتوب نمایند. پیامبر پس از تأسیس مسجد در مدینه، از برخی مسلمانان مانند

حال
پژوهش‌ها

تدوین حدیث نبوی با تأکید بر کتابت اهل سنت

۱. مقریزی، إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۰۹ و ۴۱۰. هم‌چنین ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۴۱.

۳. ابن‌عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴. سوره‌علق، آیه ۱ تا ۵.

۵. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

عبادة بن صامت^۱ و عبدالله بن سعید بن عاص^۲ خواستند تا قرآن و کتابت را به اهل صفه تعلیم دهند؛ در جنگ بدر پیامبر یکی از فدیه‌های آزادی مشرکان مکه را تعلیم خواندن و نوشتن به مسلمانان قرار دادند.^۳ کتابت وحی در زمان پیامبر امری مسلم است. گروهی از مسلمانان صدر اسلام به وصف «کاتب وحی» شناخته می‌شدند که برخی تعداد آنها را تا ۴۰ نفر برشمرده‌اند.^۴ علاوه بر این‌ها، اسلام تأکید زیادی بر فراگیری علوم دارد^۵ که با نوشتن ملازمه دارد. این امور و مشابهاتش نشان می‌دهد امکان نوشتن تا حدی در صدر اسلام و به خصوص پس از هجرت به مدینه فراهم بوده است، این که معجزه اسلام، «کتاب» است، نشان می‌دهد شرایط آن زمان در عربستان به گونه‌ای بوده که صلاحیت دریافت و حفظ چنین معجزه‌ای وجود داشته است.

۱/۲. غلبه حفظ روایات

با توجه به شرایط فرهنگی جامعه عرب انتظار این است که اکثر احادیث نبوی توسط صحابه به خاطر سپرده شود و در مرحله ادا نیز از خاطر یادآوری شود؛ انتظاری که شواهد متعددی از گفتار و کردار پیامبر و صحابه آن را تأیید می‌کند، از جمله:

ابوسعید خدری به صراحت بیان کرده که در زمان پیامبر، صحابه عموماً روایت را حفظ می‌کرده‌اند و نمی‌نوشته‌اند.^۶ ابوهریره هم سخنی مشابه دارد.^۷ طبق برخی گزارش‌ها پیامبر هرگاه حدیثی را بیان می‌کرده‌اند، آن را سه بار تکرار می‌کرده‌اند که به نظر می‌رسد برای تسهیل در به خاطر سپردن باشد.^۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۷، ص ۳۶۳، ح ۲۲۶۸۹.
۲. ابن حجر عسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۸۹، ش ۱۷۸۲.
۳. مقریزی، إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۱۱۹.
۴. ابن سید الناس، عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳؛ قلقشنندی، صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، ج ۱، ص ۱۲۶.
۵. از جمله: «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۱، ص ۱۱.
۶. این مطلب با مضمون‌های مشابه و اسناد متفاوت، در تقیید العلم بغدادی نقل شده است.
۷. «سمعت أبا هريرة يقول: نحن لا نكتب ولا نكتب.» ابن عبد البر، جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، ص ۲۸۲.
۸. خطیب بغدادی، الجامع لأخلاق الراوی، ج ۱، ص ۲۳۴.

ظاهر روایات «حفظ ۴۰ حدیث»^۱ - همان‌طور که شیخ بهایی گفته است^۲ - در به‌خاطر سپاری روایت است. روایت مشهور پیامبر در مسجد خیف هم با توجه به تعبیر «نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَحَفِظَهَا وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا» ناظر به حفظ حدیث و ظاهر در به‌خاطر سپاری است.^۳ از عبارت خطبه پیامبر در حجة الوداع^۴ «لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ» نیز لزوم به حفظ سپاری خطبه جهت تبلیغ آن استفاده می‌شود؛ چه این که خطاب به همه حاضران در آن واقعه است و امکانات نوشتن برای همه افراد - به‌ویژه در سفر - مهیا نبوده است.^۵ در واقعه دیگری پیامبر به کسانی که از راه دوری آمده بودند، امر کردند که کلام ایشان را حفظ نموده و به اهل قبیله خود منتقل کنند که - با توجه به وضعیت موجود - ظاهر در به‌خاطر سپردن است.^۶ هم‌چنین در روایتی در کافی آمده است که فردی از پیامبر درباره مراحل تعلم سؤال کرد،^۷ پیامبر انصات، استماع، حفظ و عمل را ذکر کردند (و چنان که گفته شد ظاهر از حفظ حدیث به قرینه شرایط زمان صدور روایت و استعمالات در کلمات صحابه، به‌خاطر سپردن روایت است)؛ اما از نوشتن ذکری به میان نیاوردند که می‌تواند نشان دهنده این باشد که نوشتن در زمان پیامبر از مراحل تعلم محسوب نمی‌شده است.

۱. این روایت با سه تعبیر مختلف در مجموعه‌های حدیثی شیعه و اهل سنت آمده است: مراجعه شود به: شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹، ح ۷؛ شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۰۶، ح ۱۳؛ رامهرمزی، المحدث الفاضل، ص ۱۷۲ و ۱۷۳، ح ۱۷، ۱۸ و ۱۹.
۲. شیخ بهایی، الأربعون حديثاً، ص ۶۵ و ۶۶.
۳. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱ و ۲. هم‌چنین: ابن‌شعبة حرانی، تحف العقول، ص ۴۲؛ شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۴۹، ح ۱۸۲.
۴. این روایت در کتب اهل سنت درباره حرمت حرم الهی و ماه‌های حرام وارد شده است (بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۱۷۴۱) و در روایات شیعه در خطبه پیامبر در روز فتح مکه (حسین بن سعید اهوازی، الزهد، ص ۵۶، ح ۱۵۰) و در خطبه روز غدیر (سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ج ۲، ص ۷۴۸، ح ۲۵؛ شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴؛ شیخ طوسی، الأمالی، ص ۵۴۶، ح ۱۱۶۸) و در خطبه مسجد خیف در حجة الوداع (شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۲) یا با عنوان کلی خطبه پیامبر (در ابن‌شعبة حرانی، تحف العقول، ص ۳۴) نقل شده است.
۵. بلکه حتی می‌توان ادعا کرد که اگر آن موقع از حاضران پرسیده می‌شد که آیا پیامبر نوشتن سخنشان را طلب کرده‌اند، با نوعی استنکار با این سؤال برخورد می‌کردند.
۶. ابوبکر بن ابی‌شیبة، کتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۶، ص ۱۵۷، ح ۳۰۳۱۰.
۷. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۴.

۱/۳. گسترش تدریجی کتابت حدیث

علی‌رغم شیوع به خاطر سپاری روایات، کتابت حدیث به تدریج در میان مسلمانان قوت گرفت. یکی از مهمترین عوامل آن، تشویق‌های پیامبر برای نوشتن روایات بود. از جمله در حدیث معروف پیامبر فرمودند: «فَيَدُّوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»^۱ یا در روایت دیگری مسلمانان را به نوشتن علم تشویق می‌کردند و برای این کار ثواب فراوانی را بیان کردند^۲ و روشن است که فرد بارز علم، علوم دینی و از جمله حدیث است.

بر اثر این تشویق‌ها برخی از صحابه، شروع به نوشتن احادیث پیامبر نمودند؛ مثلاً ابوهریره، عبدالله بن عمرو بن عاص را از این جهت برتر می‌داند که احادیث را می‌نوشت، اما خودش تنها روایات را به خاطر می‌سپرده است.^۳ کتابت عبدالله بن عمرو بن عاص مسبوق به اذن از پیامبر بود.^۴ طبق برخی نقل‌ها دلیل اقدام عبدالله به نوشتن روایات، ضعف او در حفظ روایات بود.^۵ هم‌چنین با توجه به گزارش دیگری، نوشتن او چندان مورد رضایت قریش نبود.^۶ از متن این گزارش مشخص می‌شود که دلیل قریش برای ننوشتن روایات پیامبر، ریشه در فرهنگ جاهلی عرب داشته که پیامبر را چندان والا نمی‌دیدند که گفته‌هایش ارزش ضبط کردن داشته باشد، تصویری که در رفتار برخی صحابه نسبت به پیامبر کاملاً انعکاس داشته^۷ و

۱. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۶۸ به بعد، باب ذكر ما روي عن النبي ﷺ أَنَّهُ قَالَ قَيَّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ.
۲. شيخ صدوق، الأُمالي، ص ۳۷.
۳. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۱۲۷، شماره ۹۲۳۱؛ بخاری، صحيح بخاری، ج ۱، ص ۳۴، شماره ۱۱۳؛ خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۸۲ تا ۸۴.
۴. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۷۴ به بعد؛ رامهرمزی، المحدث الفاضل، صص ۳۶۵ و ۳۶۶.
۵. رامهرمزی، المحدث الفاضل، ص ۳۶۵، ج ۳۱۷.
۶. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۸۰. هم‌چنین رامهرمزی، المحدث الفاضل، ص ۳۶۶، شماره ۳۲۱. این معنا درباره عبدالله بن عمر هم گزارش شده است (ابن عبدالبر، جامع بيان العلم وفضله، ج ۱، ص ۳۰۰) که با توجه به این که نوشته‌های حدیثی او معروف نیست، ممکن است خطا رخ داده باشد.
۷. آیاتی از قرآن کریم در نقد چنین رفتاری از برخی مسلمانان نازل شده است؛ از جمله نهی از بلند کردن صدا در محضر پیامبر (سوره حجرات، آیه ۲)، لعن اذیت کنندگان پیامبر (سوره احزاب، آیه ۵۷)، نکوهش کسانی که پیامبر را «گوش» می‌دانستند (سوره توبه، آیه ۶۱). در تاریخ نیز نمونه‌های متعددی از مخالفت برخی صحابه با پیامبر ثبت شده است که به صورت خوش بینانه ناشی از شناختن جایگاه آن حضرت است. این موارد هر چند موضوع مقاله‌ای مستقل هستند؛ اما در این جا اشاره‌وار به برخی از آنها اشاره می‌شود: امر «ذو

در نقطه مقابل رفتار امیرالمؤمنین با پیامبر قرار دارد.^۱ نوشته‌های عبدالله بن عمرو بن عاص میان مسلمانان به اسم «الصحيفة الصادقة» مشهور بوده است.^۲ بعدها گاهی که سؤالی پیش می‌آمد، عبدالله از نوشته‌های خود آن را پاسخ می‌داد.^۳ در برخی نقل‌ها نمونه‌هایی از مفاد صحیفه صادقه ذکر شده است.^۴

انس بن مالک مجموعه‌ای از احادیث داشت که می‌گفت آنها را در زمان حیات پیامبر نوشته و بر پیامبر عرضه کرده است.^۵ طبق گزارشی انس بن مالک سخنی از رسول خدا شنید و به فرزندش امر کرد که آن را بنویسد.^۶

در برخی نقل‌ها آمده است که سعد بن عباده کتابی داشته که روایات پیامبر را در آن نوشته بود و فرزندش از آن کتاب روایت نقل می‌کرد.^۷

در گزارش دیگری آمده است رافع بن خدیج از پیامبر پرسید که آیا آنچه را که از شما می‌شنویم، بنویسیم؟ پیامبر اجازه دادند.^۸ رافع بن خدیج به این سخن پیامبر عمل کرده است

الخویرة» به پیامبر برای رعایت عدالت در تقسیم غنایم (ابن حجر، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۳۴۳)، مخالفت عمر بن خطاب با پیامبر در انعقاد صلح حدیبیه (ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۶۸) و مخالفت ابوبکر و عمر بن خطاب با پیامبر در همراهی لشکر اسامه (شیخ مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۱۸۳). اوج این مخالفت‌ها همراه با عبارات بی ادبانه، نزدیک رحلت پیامبر و در قضیه دوات و قلم رخ داد. (بخاری، صحيح البخاري، ج ۷، ص ۱۲۱، ح ۵۳۴۴) برای مطالعه تفصیلی این مطلب مراجعه شود به: شهرستانی، منع تدوین الحديث، صص ۱۴۲ تا ۱۸۷.

۱. حضرت امیر در سخنانشان به تبعیت محض از پیامبر اشاره کرده‌اند؛ به عنوان نمونه حضرت امیر در خطبه قاصعه در توصیف رفتار خود نسبت به پیامبر فرموده‌اند: مانند بچه‌شتری که از مادرش پیروی می‌کند، از پیامبر پیروی می‌کردم. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۳۰۰.

۲. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۷۹ و ۸۴ و ۸۵، باب ذکر صحيفه عبدالله بن عمرو الصادقة؛ رامهرمزی، المحدث الفاصل، ص ۳۶۶، شماره ۳۲۲ و ۳۲۳؛ ابن الأثير، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۲۲۴، شماره ۶۶۴۵.

۴. از جمله خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۸۴ به بعد، باب ذکر صحيفه عبدالله بن عمرو الصادقة.

۵. خطیب بغدادی، تقييد العلم، صص ۹۵ و ۹۶.

۶. «قال أنس فأعجبني هذا الحديث فقلت لآبني: اكتبه، فكتبه»: خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۹۴.

۷. الترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۶۱۹.

۸. رامهرمزی، المحدث الفاصل، ص ۳۶۹. این مطلب در تقييد العلم با اسناد مختلف نقل شده است: خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۷۲ و ۷۳.

و طبق برخی نقل‌ها بعد از پیامبر، در مواردی به این نوشته‌ها استناد می‌کرده است.^۱ این‌ها نمونه‌هایی از رفتار صحابه پیامبر در نوشتن احادیث ایشان است. نویسنده کتاب *دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ* ۵۲ نفر از صحابه پیامبر را نام برده است که در زمان پیامبر روایات ایشان را کم و بیش به کتابت درآورده‌اند.^۲ در کنار احادیثی که به این صورت در حیات پیامبر مکتوب شدند، مواردی وجود دارد که حضرت، خودشان امر به کتابت حدیث نمودند. از جمله جماعتی از قریش از پیامبر خواستند که برایشان نشانه‌ای قرار دهد که گمراه نشوند. پیامبر پس از آنکه برای آنها سخن گفت، دوات و کاغذی طلب کردند و امر کردند مطالب برای آنان نوشته شود^۳ یا در روز فتح مکه، پیامبر خطبه‌ای خواندند و مطالبی را بیان کردند، مردی از اهل یمن به نام ابوشاة برخاست و از پیامبر خواست که مطالب را برایش بنویسند. پیامبر هم امر کردند و مطالب برای او نوشته شد.^۴ نمونه بارز امر پیامبر به کتابت حدیث، امر حضرت به امیرالمؤمنین است که آنچه املا می‌کنند را برای جانشینانشان بنویسند.^۵ هم‌چنین طبق روایت دیگری، پیامبر اکرم تفسیر و تبیین همه آیات قرآن، بلکه همه علوم را بر امیرالمؤمنین املا کرده‌اند.^۶ همین نوشته‌های حدیثی امیرالمؤمنین با املائی رسول خدا، «کتاب علی» را تشکیل داده است که ائمه بعدی مکرر درباره آن سخن گفته‌اند. در واقع این یکی از راه‌هایی بود که علم نبوی را در اختیار ائمه قرار می‌داد. در کنار موارد فوق، گاهی دستورات پیامبر مکتوب می‌شد؛ مثل نامه‌ای که پیامبر توسط عمرو بن حزم برای مردم یمن فرستاد^۷ یا نامه‌ای که پیامبر در مورد زکات برای انس بن مالک

۱. خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۷۱ تا ۷۳.
۲. اعظمی، *دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ*، کل فصل اول کتاب از صفحه ۹۲ تا ۱۴۳.
۳. فرات کوفی، *تفسیر فرات الکوفی*، ص ۴۵۰.
۴. بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۱، ص ۳۳؛ رامهریزی، *المحدث الفاضل*، ص ۳۶۳؛ خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۸۶؛ دارقطنی، *سنن الدارقطنی*، ج ۴، ص ۸۹.
۵. صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۱۶۷، ح ۲۲؛ ابن بابویه، *الإمامة و التبصرة من الحيرة*، ص ۵۴، ح ۳۸؛ شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۲۱؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱.
۶. شیخ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱؛ به طور مشابه در: سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس الهلالي*، ج ۲، ص ۶۲۰ تا ۶۲۶، حدیث العاشر؛ عیاشی، *تفسیر العیاشی*، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲؛ همان، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۱۷۷؛ النعمانی، *الغیبة*، ص ۷۵ تا ۸۱، ح ۱۰؛ ابن شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۱۹۳ تا ۱۹۶؛ شیخ صدوق، *الخصال*، ج ۱، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷، بخشی از حدیث ۱۳۱؛ به طور خلاصه در: حسکانی، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸، به نقل از سلیم بن قیس.
۷. نسائی، *السنن الکبری*، ج ۶، ص ۳۷۳. (البته برخی این روایت را معتبر ندانسته‌اند. بخاری و مسلم از آن

نوشتند.^۱ هم‌چنین پیامبر نامه‌های متعددی برای سران کشورها و قبایل فرستادند تا ایشان را به اسلام دعوت نمایند، عهدنامه‌هایی با افراد یا گروه‌ها منعقد و مکتوب کردند و نیز در موضوعات مختلف مطالبی را مکتوب کردند.^۲ هرچند متن برخی از این نامه‌ها، عهدنامه‌ها و مانند آن در دسترس نیست، اما کثرت نامه‌های پیامبر نشان می‌دهد که کتابت به تدریج شایع شد تا جایی که تقاضای نوشته از پیامبر امری عادی تلقی می‌شد.^۳

شاهد دیگری که نشان می‌دهد نوشته‌های حدیثی قابل توجهی در زمان پیامبر وجود داشته است، اخبار مربوط به سوزاندن احادیث مکتوب نبوی توسط ابوبکر و عمر است. حاکم نیشابوری خبر داده است که ابوبکر پس از آن که به خلافت رسید، ۵۰۰ روایت را - که نزد عایشه بوده است - سوزانده است.^۴ این تعداد حدیث مکتوب قاعدتاً در زمان پیامبر نگارش یافته‌اند. سوزاندن کتب توسط عمر هم در تاریخ ثبت شده است. محتوای این کتب، روایاتی بوده که در زمان پیامبر یا با فاصله اندکی پس از رحلت ایشان نگارش یافتند. این موضوع در قسمت‌های بعدی توضیح داده خواهد شد.

با توجه به مطالب فوق به نظر می‌رسد که حجم قابل توجهی از کلمات پیامبر در زمان حیات ایشان مکتوب شد؛ هرچند این مقدار به نسبت روایات محفوظ در خاطر راویان اندک است.

۱/۴. بی‌پایه بودن ادعای نهی پیامبر از نوشتن احادیث

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که برای جلوگیری از شیوع کتابت حدیث در زمان بعد از پیامبر بدان تمسک شده است، روایاتی است که حضرت در آنها، از کتابت حدیث منع کردند و حتی امر کردند که اگر چیزی غیر از قرآن نوشته شده، محو شود. راوی اصلی این اخبار، ابوسعید

چیزی را نقل نکرده‌اند و در مصادر شیعی هم با این که امام صادق علیه السلام آن را طلب کرده‌اند و دیده‌اند، به جز در سه بخش از آن نقل نکرده‌اند: مددی موسوی، نگاهی به دریا، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶.

۱. ابوداود سجستانی، سنن أبي داود، ج ۲، ص ۹۶. (برخی پنداشته‌اند این نامه را ابوبکر نوشته است؛ اما مهر پیامبر بر آن بوده است.)

۲. مراجعه شود به احمدی میانجی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم.

۳. به عنوان نمونه: احمدی میانجی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۳، ص ۷۳۶، شماره ۳.

۴. ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱؛ البته ذهبی در انتها گفته است که این نقل صحیح نیست؛ لکن بر ادعای خود هیچ دلیلی اقامه نکرده است. برخی هم ناشناخته بودن یکی از راویان واقعه یعنی «علی بن صالح» را دلیل ضعف روایت دانسته‌اند: اعظمی، دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوین، ص ۹۳.

خدری است که گوید: پیامبر فرمودند از من چیزی ننویسید.^۱ در *تقیید العلم*، خطیب بغدادی این مطلب را با سندهای متعددی از ابوسعید خدری نقل کرده است.^۲ روایت دیگری هم از ابوسعید در این زمینه وجود دارد که طبق آن، ابوسعید خدری از پیامبر اجازه کتابت حدیث را طلب کرد، اما پیامبر به او اجازه ندادند.^۳

نهی پیامبر از نوشتن حدیث را ابوهیریه هم نقل نموده است.^۴ این مطلب نیز با مضمون‌های مشابه و با سندهای مختلف از ابوهیریه نقل شده است. البته این نقل ابوهیریه با نقل دیگر او درباره عبدالله بن عمرو بن عاص تعارض دارد.^۵

زیدبن ثابت نیز نهی نبوی از کتابت احادیث را نقل نموده است.^۶ درباره موضع زیدبن ثابت نسبت به نگارش حدیث، خلاف این مطلب هم نقل شده است.^۷

غیر از روایت اول، باقی روایات طبق نظر خود اهل سنت از طریق صحیح به دست ما نرسیده است و فاقد حجیت است.^۸

مهم‌ترین نکته در عدم حجیت این روایات و گزارش‌ها- حتی نقل ابوسعید خدری- رفتار صحابه پیامبر است. اگر پیامبر از کتابت حدیث نهی کرده بودند و بلکه بالاتر امر به امحای احادیث نبوی کرده بودند، ۵۰۰ حدیث در نزد ابوبکر چه می‌کرد؟ احادیثی که عمر آنها را سوزاند، نزد مسلمانان چه می‌کردند؟ چرا هیچ‌یک از مسلمانانی که عمر با آنها درباره تدوین حدیث مشورت کرد، متذکر این روایات و نهی پیامبر نشدند؟^۹ و اساساً چرا خود عمر در زمانی که تصمیم به منع کتابت حدیث گرفت، به این احادیث تمسک نکرد؟ اگر چنین نهی‌ای وجود

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۲۲۹۸، ح ۳۰۰۴.
۲. خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۲۹ تا ۳۲.
۳. همان، ص ۳۲. این مطلب هم با سندهای متعدد در *تقیید العلم* ذکر شده است. در برخی از آنها «استأذنت» و در یکی «استأذنا» آمده است.
۴. خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۳۳.
۵. زیرا در آنجا کتابت حدیث توسط عبدالله را مزیت وی می‌شمارد، در حالی که اگر نهی پیامبر از کتابت حدیث صحیح بود، او باید عدم کتابت حدیث توسط خودش را وجه برتریش بر عبدالله قرار می‌داد.
۶. قاضی عیاض، *الإلماع*، ص ۱۴۸؛ خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۳۵.
۷. «... عن ابن أفلح يعني كثيراً، قال: كُتِبَ عن زيد بن ثابت»: خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۸. اعظمی، *دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ*، ص ۷۶ تا ۷۸.
۹. جالب اینجاست که یکی از پاسخ‌هایی به این اشکال داده شده است این که هیچ‌یک از صحابه و حتی عمر خبر از نهی پیامبر از کتابت حدیث نداشته‌اند! اعظمی، *دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ*، ص ۱۳۳.

می داشت، چرا علی بن ابی طالب که نزدیک ترین صحابی پیامبر بود، بعد از رحلت پیامبر، اولویتشان را جمع آوری قرآن به همراه ضبط تبیین هایی که پیامبر به ایشان آموخته بودند قرار دادند و در واقع بزرگترین کتابت و تدوین حدیث را در حاشیه تدوین قرآن، بلافاصله پس از رحلت پیامبر انجام داد؟ و اگر نهی پیامبر وجود واقعی می داشت، مسلمانان به چه حجتی در قرن دوم به طور گسترده به کتابت حدیث روی آوردند و سخن ابوسعید خدری را - که مطلقاً کتابت احادیث نبوی را نهی می کرد- زیر پا گذاشتند!!

نکته جالب آن که در برخی از نقل های روایت ابوسعید خدری آمده است که پیامبر فرمودند: از من چیزی ننویسید و هرکسی از من چیزی غیر از قرآن نوشته است را محو نماید؛ اما از بنی اسرائیل روایت نقل کنید که اشکالی ندارد.^۱ این که عدم کتابت حدیث نبوی در کنار جواز روایت از بنی اسرائیل آمده است، جای تعجب و تحقیق دارد.

۲. مقابله با تدوین و کتابت حدیث نبوی

پس از پیامبر، حدیث نبوی وارد دوران جدیدی شد: دوره مقابله با تدوین و نهی از نشر حدیث. خلفای سه گانه و مخصوصاً عمر، با کتابت، تدوین و حتی نقل شفاهی احادیث مخالف بودند؛ امری که باعث از دست رفتن بخش قابل توجهی از میراث نبوی شد.

۲/۱. پایه گذاری نهی تدوین در دوران ابوبکر

پس از رحلت پیامبر، خلافت به دست ابوبکر افتاد. گزارش خاصی در امور مربوط به تدوین حدیث، از دوران دو ساله حکومت وی، به دست نرسیده است مگر دو مورد که عبارتند از:

۱. سوزاندن ۵۰۰ حدیثی که نزد عایشه بوده است؛
۲. سخنی از او که گفته است: شما از پیامبر حدیث نقل می کنید در حالی که دچار اختلاف هستید و مردم بعد از شما اختلافشان از شما بیشتر خواهد بود؛ پس نقل حدیث از پیامبر را رها کنید و اگر کسی سؤالی کرد، بگویید کتاب خدا بین ما و شما حاکم است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید.^۲ اگر گزارش ذهبی درباره رفتار ابوبکر صحیح باشد، می توان

۱. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۳۰ و ۳۱.

۲. ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۹. البته این روایت را اهل سنت بر شدت ورع ابوبکر حمل کرده اند، در حالی که در این کلام مفاد «حسبنا کتاب الله» به وضوح قابل مشاهده است.

او را بنیان‌گذار نهی از نقل حدیث دانست.

ناگفته نماند که طبق برخی نقل‌ها ابوبکر، احکام و سنن پیامبر در باب زکات را برای انس بن مالک -عامل خود در بحرین- نوشته است.^۱ بخاری متن نوشته را در کتابش آورده است.^۲

۲/۲. منع کتابت و نقل حدیث نبوی در دوران عمر بن خطاب

دوران خلافت عمر نقطه عطفی در کتابت و نقل حدیث است؛ عمر در زمان خلافت خود دو کار مهم در زمینه حدیث نبوی انجام داد:

۱. منع کتابت حدیث نبوی: گزارش‌های متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد عمر بعد از آن که به خلافت رسید، با اصحاب پیامبر مشورت کرد و ظاهراً همگی موافق بودند که احادیث پیامبر نگاشته شود.^۳ سپس مدتی -در حدود یک ماه- را درباره کتابت حدیث در اندیشه و استخاره گذراند؛ اما پس از این مدت، به ناگاه تصمیم گرفت روایات پیامبر را مکتوب نکند. دلیلی که برای کار خود آورد این بود که به یاد قومی از اقوام گذشته افتاده است که کتاب‌هایی در کنار کتاب آسمانی خود نوشتند و به تدریج به آن‌ها گرفتند و کتاب آسمانی‌شان را رها نمودند. عمر -به گفته خودش- نمی‌خواست کتابی را در کنار قرآن یا همسنگ آن قرار دهد.^۴ در گام بعد، او از همه مسلمانان خواست که روایات مکتوب نبوی را نزد او آورند؛ آنچه را برایش آوردند، جمع کرد و سوزاند.^۵ سپس به گوشه و کنار عالم اسلام نامه نوشت و از حاکمان خواست که احادیث مکتوب نبوی را از بین ببرند.^۶

با توجه به شواهد تاریخی، عملکرد عمر ریشه اصلی منع کتابت و تدوین حدیث پیامبر در قرن اول هجری است. هم‌چنین تاریخ نشان داده است که اهل سنت در مواردی، تبعیت از عمر را بر تبعیت از پیامبر مقدم می‌دارند.^۷ در این مورد هم آنچه او بنیان نهاده بود، عملاً تا

۱. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۸۷.
۲. بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۱۴۵۴. هم‌چنین حدیث ۱۴۵۵ نیز مشاهده شود.
۳. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۵۰.
۴. برای مشاهده برخی از نقل‌های این واقعه، رجوع کنید به: خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۴۹ تا ۵۱.
۵. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۴۳؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۱۴۱. هم‌چنین خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۵۲.
۶. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۵۲ و ۵۳.
۷. به عنوان نمونه می‌توان به نهی او از دو متعه شرعی اشاره کرد. شیخ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۸ تا ۶۳.

بیش از یک قرن، در عالم اسلام استمرار داشت. عملکرد خلیفه دوم مبتنی بر مقدماتی است که لازم است توضیح داده شود:

مهم‌ترین دلیلی که عمر برای جلوگیری از کتابت حدیث آورد، ترس از تکرار سرنوشت برخی از اقوام گذشته بود. ظاهراً مراد او قوم یهود است که او آشنایی طولانی با آن داشت.^۱ در آیین یهود در کنار کتاب مقدس، تلمود قرار دارد. تلمود^۲ به مجموعه «میشناه» و «گمارا» اطلاق می‌شود. میشناه بدنه اصلی تلمود به شمار می‌آید و گمارا اثری تکمیلی است که به صورت تفسیر بر میشناه نگاشته شده است. میشناه در واقع متن شریعت شفاهی یهود است. این متن به زبان عبری است و آیین نامه قانونی یهود به شمار می‌رود و کتاب درسی نظام حقوقی و الیهاتی آنان است. میشناه مشتمل بر مباحث و تفاسیر برخی علمای یهود است که نگارش نهایی آن را در حدود ۲۲۰ میلادی می‌دانند. در میشناه نزدیک به چهار هزار مسأله دینی عرضه شده است که حاوی تفسیر متن کتاب مقدس، تورات و ترجمه آن و فتواها و احکام علما و ربانیون دوره‌های گذشته همراه با شروح و حواشی علمای زنده در آن دوره است. بخش گمارا، علاوه بر توضیح متن میشناه، اطلاعات فراوانی در موضوعات مختلف دارد که در یک تقسیم‌بندی کلی عبارت‌اند از: مباحث حقوقی و شرایع و روایات شفاهی غیرشرعی مشتمل بر مطالب ادبی و قصص. گفتنی است تدوین میشناه و نگارش گمارا حدود سه قرن و اندی طول کشیده است. از نظر یهود، مجموعه میشناه و گمارا، به عنوان مجموعه مکتوب شریعت شفاهی یهود، اهمیت و ارزشی خاص دارد، به گونه‌ای که عنوان «تورات شفاهی» در مقابل «تورات مکتوب» بدان داده‌اند. به اعتقاد آنان، در طور سینا، هم‌زمان با وحی «تورات مکتوب» بر موسی، تورات شفاهی نیز بر وی نازل شده است؛ با این تفاوت که انتقال «تورات شفاهی» به طریقی دیگر؛ یعنی سینه به سینه و به صورت محفوظات بوده و با این وجود، از نظر اهمیت همسان با «تورات مکتوب» است. از جهت لغوی، میشناه به معنای «تکرار کردن» است، اما معنای «آموزش» نیز پیدا کرده است. با توجه به معنای لغوی میشناه (تکرار)، آن را «مُثَنَاء» یعنی نسخه دوم تورات نیز خوانده‌اند.

حال
پژوهش‌ها

تدوین حدیث نبوی با تکیه بر کتاب اهل سنت

۱. در روایتی در کتاب «کمال الدین» به معاشرت خلیفه اول و دوم با یهودیان و اطلاع آن دو از اخبار غیبی کتب آسمانی یهود درباره ظهور پیامبر و تسلط بر اعراب اشاره شده است: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۳، ح ۲۱. آمد و شد عمر با یهود پس از اسلام و در مدینه هم استمرار داشت؛ رجوع شود به سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۰، روایات ذیل آیه ۹۷ سوره بقره؛ خطیب بغدادی، الجامع لأخلاق الراوی، ج ۲، ص ۱۱۳، شماره‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹.
۲. لیلا هوشنگی، «تلمود (دومین کتاب مهم دینی و مقدس یهودیان)»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، ص ۱۲۷ تا ۱۳۱.

فرقه‌های مختلف یهود با تلمود مواجهه یکسانی نداشته‌اند و برخی از همان آغاز شکل‌گیری و گردآوری میشناه و گمارا، به شدت با نگارش این سنت شفاهی مخالفت می‌کردند. به اعتقاد اینان فقط «تورات مکتوب» تقدس دارد و باید در اعتقادات و اعمال تنها بدان استناد و اتکا کرد. حدوداً از قرن سیزدهم تا هجدهم میلادی که مخالفان جمع‌آوری میشناه قدرت را به دست گرفتند، دستور جمع‌آوری تمام نسخه‌های تلمود و از بین بردن آن صادر شد.

عمر در انتقاد از نوشته‌های حدیثی باقی‌مانده از زمان پیامبر گفت: «مَثْنَاءُ كَمَثْنَاءِ أَهْلِ الْكِتَابِ!؟»^۱ با توجه به مقدمات ذکر شده و سابقه آشنایی او با یهود، معنای این عبارت و نیز ریشه‌های احتمالی اقدام او روشن می‌شود.^۲ هم‌چنین تأمل در رفتار وی در زمان حیات پیامبر نشان می‌دهد که این اندیشه از زمان پیامبر در ذهن او بوده است؛ آنجا که در زمان رحلت پیامبر با شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» مانع از کتابت خواسته پیامبر شد.^۳ البته این احتمال نیز وجود دارد که در عملیاتی شدن ایده محو نوشته‌های حدیثی پیامبر، اشخاصی از یهود نیز مؤثر بوده‌اند؛ زیرا در زمان خلافت او، برخی یهودی‌ها اسلام آوردند و با مهاجرت به مدینه، در کنار خلیفه، جایگاهی مهم یافتند. یکی از مهم‌ترین آنان کعب الأحبار بود که رابطه‌ای نزدیک با عمر بن خطاب برقرار کرد.^۴

در هر حال عمر در سیاست عدم کتابت حدیث بسیار مصمم و خشونت او هم ضامن اجرایی تصمیمش بود. جدیت او در این مسأله را می‌توان در گزارش مرگ وی نیز مشاهده نمود که در آن شرایط تصمیم می‌گیرد به دست خودش نوشته‌ای را که در آن «سهم ارث جد»

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۴۳؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲. مددی موسوی، نگاهی به دریا، ج ۱، ص ۴۸۵ به بعد.

۳. بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۱۴؛ ج ۶، ص ۹، ح ۴۴۳۲؛ ج ۷، ص ۱۲۰، ح ۵۶۶۹؛ ج ۹، ص ۱۱۱، ح ۷۳۶۶؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸، ح ۲۰؛ ج ۳، ص ۱۲۵۹، ح ۲۲.

۴. از جمله عمر از کعب در خواست موعظه می‌کرد: ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۵، ص ۳۶۸، ۳۹۰ و نیز ۳۷۱. هم‌چنین بنگرید به همان، ج ۶، ص ۴۴. برای تعریف‌های کعب از عمر مراجعه

شود به همان، ج ۵، ص ۳۸۷؛ همان، ج ۶، ص ۱۳. برای سخن گفتن کعب از کتب سابق برای عمر مراجعه شود به همان، ج ۵، ص ۳۹۱ و برای توصیه به عمر برای نرفتن به سمت عراق مراجعه شود به همان، ج ۶، ص ۲۳. البته این موارد به این معنا نیست که عمر بن خطاب با کعب الاحبار اختلاف نداشته است؛ بلکه در

مواردی که کعب الاحبار خلاف سیاست کلی عمر - مثل نهی از نقل روایات پیامبر ﷺ - حرکت می‌کرد، تهدید به تبعید می‌شد: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵، ص ۱۷۲.

ثبت شده بود را از بین ببرد و راضی نمی‌شود این کار را به فرزندش واگذارد.^۱

البته طبق برخی نقل‌ها عمر در برخی از مکاتباتش به روایاتی از پیامبر اشاره کرده است.^۲

۲. مانع شدن از نقل شفاهی حدیث نبوی: عمر بعد از نابود کردن مکتوبات حدیثی از پیامبر، نسبت به نقل شفاهی احادیث هم سخت‌گیری کرد و از صحابه پیامبر خواست که روایات نبوی را کمتر نقل کنند،^۳ برخی مانند ابوهریره را به خاطر نقل روایت پیامبر تهدید به تبعید و ضرب و شتم^۴ کرد و در گام بعد برخی از صحابه را در مدینه نگاه داشت^۵ و به تعبیر کتب تاریخی آنها را حبس کرد تا روایات پیامبر در شهرها پخش نشود.

برخی خواسته‌اند با اشکال در سند همه گزارش‌های موجود از منع تدوین حدیث توسط عمر، وقوع این عمل از خلیفه دوم را انکار کنند^۶، در حالی که منابع اولیه و علمای بزرگ متقدم، منکر چنین اقداماتی از سوی عمر نشده‌اند؛ بلکه برخی مانند ابن‌کثیر، دستور عمر به نقل کردن حدیثی را مسأله‌ای مشهور دانسته‌اند^۷ و حتی این مسأله نزد محققان از بدیهیات تاریخی شمرده شده است که نیازی به ذکر نصوص و ارائه شاهد ندارد.^۸ علمای بزرگ اهل سنت نیز ضمن پذیرش اصل مسأله، سعی کرده‌اند با ذکر توجیهاتی از او دفاع کنند. رفتار ابوبکر و عمر، مستمسک برخی از علمای تابعان در منع از کتابت حدیث شد، چنان که خطیب بغدادی در ضمن اخبار کراهت کتابت حدیث نقل کرده است که عبدالله بن عون (م ۱۵۱ق) می‌گفت: ابوبکر ننوشت، عمر هم ننوشت (پس ما هم نمی‌نویسیم).^۹

تبعات منع از نقل و کتابت حدیث: روشی که خلیفه دوم بنیان نهاد، ضربه‌ای بزرگ به پیکره

حال
پژوهش‌ها

تدوین حدیث نبوی با تأکید بر کتابت اهل سنت

۱. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۹ و ۲۶۰. برخی گمان کرده‌اند که عمر می‌خواست رأی خودش درباره فریضه جدر را از بین ببرد (محمد عجاج خطیب، السنة قبل التدوین، ص ۳۱۱)؛ اما در واقع قصد داشت که روایتی از پیامبر را از بین ببرد که قبلاً در قضیه‌ای از مسلمانان استفسار کرده بود: مراجعه شود به بیهقی، السنن الکبری، ج ۶، ص ۴۰۵، ح ۱۲۴۳۰.
۲. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۲۴۳.
۳. ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲. نظیر این سخن از ابوموسی اشعری: ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۰۷.
۴. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۰، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.
۵. همان، ج ۶۷، ص ۳۴۴.
۶. مانند عبدالله بن مسعود، ابی‌الدرداء و ابوذر: ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۷، ص ۱۴۲.
۷. اعظمی، دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوین، ص ۱۳۳ تا ۱۳۵.
۸. ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۰۷.
۹. جعفر مرتضی‌عاملی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۶۰.
۱۰. خطیب بغدادی، تبیید العلم، ص ۴۸.

حدیث نبوی زد. اگر سنت نبوی هم مثل قرآن در همان صدر اسلام، تدوین شده بود، همان‌طور که امروز اختلافی بین مسلمانان در قرآن نیست، اختلاف در سنت نبوی هم به کمترین میزانش کاهش می‌یافت. تاریخ نشان داده است در مواردی که سنت تدوین شده، وحدت مسلمانان فراهم شده و جلوگیری از تدوین سنت، عامل اختلاف امت گردیده است. ثبت گفتار، عامل بقا و ثبات آن است و موجب می‌شود که مطالب، نسل به نسل و دست به دست منتقل شوند و به دست آیندگان برسد. برای مثال، اهل سنت در صحیح بخاری کتابی از ابوبکر در صدقات دارند که در آن بسته به ویژگی‌های شتر که اسامی مخصوص و دقیق دارد، صدقات و احکام آن تعیین شده است و به دلیل دقیق بودن این اوصاف و اسامی، در این زمینه بین ما و اهل سنت اختلاف کمی وجود دارد.^۱ نتیجه عملکرد خلیفه دوم این شد که عملاً بسیاری از احادیث نبوی از بین رفت و آنچه هم که باقی ماند، مشکلات فراوانی دارد.

مسئله دیگری که باید بدان توجه کرد این است که مسدود کردن نقل حدیث، نیاز به حدیث در جامعه اسلامی را از بین نمی‌برد. مسلمانان برای درک معنا و تفسیر آیات قرآن، مسائل اعتقادی و اعمال فقهی خود، نیازمند سنت نبوی بودند و وقتی حدیث از منابع صحیح، در اختیار مشتاقان قرار نگیرد، زمینه برای سوء استفاده و جعل حدیث فراهم می‌شود. در تاریخ اسلام به تدریج احادیث جعلی وارد آموزه‌های علمی مسلمانان شد تا جایی که بخاری از میان ششصد هزار حدیث، تنها حدود ۲۷۰۰ حدیث را در کتاب صحیح خود نقل نمود.^۲ این مسئله علاوه بر این که کار را برای مسلمانان مشکل کرده، زمینه شک را برای طالبان حقیقت و اسباب طعن را برای مستشرقان فراهم کرده است.^۳ اشکالات مستشرقان گرچه

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. مددی موسوی، نگاهی به دریا، ج ۱، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.
۲. ابن حجر عسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری، ص ۷. در کشف الظنون از قول ابن حجر آمده است که تعداد روایات صحیح بخاری ۷۳۷۹ و با حذف تکراری‌ها ۲۶۰۲ حدیث است. البته با احتساب مرفوعات و معلقات این اعداد اندکی افزایش پیدا خواهند کرد (حاجی خلیفه، کشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، ج ۱، ص ۵۴۴)، از مسلم هم نقل شده است که احادیث کتاب صحیح خود را از میان ۳۰۰ هزار حدیث برگزیده است: سیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، ج ۱، ص ۴۰.
۳. از جمله این افراد «شاخت» است که در نیمه قرن بیستم، در آثار خود از این نظریه جانبداری کرد که هیچ یک از مجموعه روایت‌های رسیده از پیامبر و صحابه اصیل نیستند. وی در نخستین مقاله خود در این باب می‌نویسد: «ما باید ... این تصورات بی‌دلیل را کنار بگذاریم که اساساً هسته‌ای اصیل و موثق از اخبار وجود داشته که به زمان پیامبر می‌رسد» یا «اولین مجموعه معتابه از روایات فقهی منسوب به پیامبر، از اواسط قرن دوم هجری به این سو و در مقابله با روایاتی ساخته شدند که اندکی پیشتر از صحابه و دیگر مراجع رسمی نقل و

چندان قوت علمی ندارد^۱ و قابل پاسخگویی است^۲؛ اما این کار زحمت زیادی را بر عهده دانشمندان اسلامی گذاشته است.

۲/۳. استمرار سیاست ابوبکر و عمر در دوران عثمان
عثمان نیز راهی را که خلفای اول و دوم شروع کرده بودند ادامه داد.^۳ ابن سعد نقل کرده است که عثمان بر فراز منبر می‌گفت بر احدی روا نیست که حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر نشنیده است را بازگو نماید.^۴

۲/۴. تلاش امیرالمؤمنین برای احیای سنت نبوی
امیرالمؤمنین خود کاتب پیامبر بودند و احادیث فراوانی را از پیامبر در زمان حیات ایشان

روایت می‌شد؛ «حجم فراوانی از روایات موجود در نخستین جوامع حدیثی و غیر آنها تنها پس از عصر شافعی (یعنی در قرن سوم هجری) رواج و تداول یافتند». به نقل از هارالد موتسکی، حدیث اسلامی، خاستگاه‌ها و سیر تطور، ترجمه‌ی مرتضی کریمی نیا، ص ۲۷ و ۲۸.

مستشرق دیگر «گلدتسیهر» است: «از زمان انتشار پژوهش‌های گلدتسیهر در باب حدیث، بسیاری بدین نظر رسیدند که دوران نقل شفاهی تا پایان قرن دوم هجری به طول انجامیده است. علت آن بود که از یک سو گلدتسیهر حجم فراوانی از روایات اسلامی دایر بر مخالفت شدید مسلمانان با کتابت حدیث را گردآورده بود و از سوی دیگر، وی آغاز تدوین متون حدیثی را در نیمه نخست قرن سوم هجری تاریخ‌گذاری کرده بود.» هارالد موتسکی، «حدیث پژوهی در غرب: مقدمه‌ای در باب خاستگاه و تطور حدیث»، ترجمه مرتضی کریمی نیا، علوم حدیث ۳۷-۳۸، ش ۱۰ (۱۳۸۴)، ص ۱۵.

۱. موارد متعددی وجود دارد که ایشان با استقرهای ناقص نتایج کلی گرفته‌اند یا از درک حقیقت نقل حدیث در جامعه اسلامی عاجز بوده‌اند. ر.ک: فروغ پارسا، «سنت‌های نقل حدیث در بررسی تطبیقی دیدگاه‌های خاورشناسان»، مقالات و بررسی‌ها، ۴۰، ش. ۴ (۱۳۸۷): ص ۳۱ تا ۵۱.

۲. کتاب‌های «تدوین الحدیث» تألیف سیدمناظر احسن کیلانی، «دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوین» تألیف محمد مصطفی اعظمی، «السنة قبل التدوین» نوشته محمد عجاج خطیب، «دلایل التوثیق المبکر للسنة و الحدیث» رساله دکتری امتیاز احمد، «توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری: أسسه و اتجاهاته» نوشته رفعت فوزی عبدالمطلب، «الحدیث والمحدثون» نوشته ابوزهو، «تدوین السنة النبویة: نشأته و تطوره (من القرن الأول الی نهاية القرن التاسع الهجری)» نوشته محمدبن مطر زهرانی و «تدوین السنة الشریفه: بدايته المبکر فی عهد الرسول و مصیره فی عهود الخلفاء الی نهاية القرن الأول» تألیف سیدمحمدرضا حسینی جلالی تنها برخی از کتاب‌هایی است که صراحتاً یا کنایتاً در رد نظرات مستشرقان و برای اثبات اصالت حدیثی اسلام نوشته شده است.

۳. محمد عجاج خطیب، السنة قبل التدوین، ص ۹۷.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۸۰.

مکتوب کرده بودند. روایات فراوانی را نیز از ایشان فرا گرفته بودند^۱ و خود و فرزندانشان از طرفداران کتابت حدیث بودند.^۲ انتظار این است که وقتی چنین فردی بر مسند خلافت می‌نشیند، بتواند بخش عمده‌ای از ضربه‌ای که از رفتار خلفای پیشین بر پیکر اسلام وارد شده بود را جبران نماید. برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که حضرت میراث حدیث نبوی را در این زمان از دست رفته می‌دیدند؛ چنان که در جنگ صفین فرمودند هر حدیثی که از احادیث پیامبر بود را فاسد کردند.^۳ شاید به همین دلیل است که امیرالمؤمنین برای قبول کردن روایات پیامبر، راوی را قسم می‌دادند.^۴ گزارش‌های متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد حضرت برای احیای احادیث نبوی تلاش کردند؛^۵ با این حال دوران کمتر از ۵ سال خلافت امیرالمؤمنین نتوانست مسیری را که پیشینیان در طول ۲۵ سال در جامعه اسلامی نهادینه کرده بودند را اصلاح نماید.^۶ لذا حتی تا زمان شهادت آن بزرگوار هم، حدیث پیامبر تدوین یا دست‌کم مکتوب نشد؛ البته ممکن است اشتغال حضرت به جنگ‌های طولانی و مسائل امنیتی و اجتماعی مانع از اشتغال حضرت به اصلاحات فرهنگی شده باشد.

۲/۵. راه‌اندازی نهضت جعل حدیث به دست معاویه

بعد از دوران کوتاه خلافت امیرالمؤمنین، معاویه راه خلفای سابق را در پیش گرفت و بر سر

۱. ر. ک: سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ج ۲، ص ۸۰۲.

۲. ابن‌صلاح، معرفة أنواع علوم الحديث (مقدمة ابن‌الصلاح)، ص ۲۹۲. البته در مقابل، نقل نادری وجود دارد که سخنان بی‌پایه عمر را به امیرالمؤمنین نسبت داده است: «عن شعبة، عن جابر عن عبد الله بن يسار قال: سمعت علياً يخطب يقول: أعزم على كل من كان عنده كتاب إلا رجع فمحاها، فإتما هلك الناس حيث تتبعوا أحاديث علمائهم وتركوا كتاب ربهم» (ابن‌عبدالبر، جامع بيان العلم وفضله، ج ۱، صص ۲۷۱ و ۲۷۲) این نقل با گفتار و رفتار امیرالمؤمنین ناسازگار است و اگر واقعاً ایشان چنین اعتقادی داشتند، لازم بود پیش از هر کاری، «کتاب علی» را از بین ببرد، در حالی که شیعه و سنی قبول دارند که چنین کتابی باقی مانده است.

۳. ذهبی، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۱۴.

۵. ر. ک: خطیب بغدادی، شرف أصحاب الحديث، ص ۹۴؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۶۸؛ همان، ج ۶، ص ۲۰۹؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۶، ص ۳۰۱؛ خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۹۰؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۲۱.

۶. این که قبلاً گفته شد کارهای خلیفه دوم، در جامعه اسلامی نهادینه شده بود، شواهدی دارد که در زمان حضرت امیر خودش را نشان می‌دهد: مثلاً زمانی که حضرت خواستند از نماز تراویح نهی نمایند، فریاد مسلمانان در کوفه بلند شد «واعمراه!!». ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة لابن‌أبي‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

راه کتابت حدیث و نقل صحیح حدیث، موانعی ایجاد کرد و به مردم تنها اجازه نقل احادیثی را داد که در زمان عمر نقل شده بود.^۱

یکی از مهم‌ترین تحولاتی که در زمان معاویه در عرصه حدیث نبوی رخ دارد، رواج «جعل حدیث» بود. او جعل حدیث را برای مقابله با امیرالمؤمنین و فرزندان وی (و گاهی عباس و فرزندان او) پایه‌گذاری کرد. او ناچار بود برای نفی امیرالمؤمنین به اثبات کس دیگری بپردازد که بهترین گزینه، خلفای سه‌گانه بودند. ابن‌ابی‌حدید از امام باقر علیه السلام روایتی را نقل کرده است که امام فرمودند: دروغگویان و منکران ما در هر شهری مقربان درگاه بنی‌امیه و قاضیان آنها شدند، آنها احادیث دروغین و ساختگی را روایت کردند و از ما چیزهایی را که نگفته و انجام نداده بودیم، روایت کردند تا در مردم نسبت به ما بغض ایجاد نمایند و اوج این قضیه در زمان معاویه و پس از شهادت امام حسن علیه السلام بود.^۲ دستور معاویه به عمالش در منع از روایت فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت، دستور به لعن ایشان، دستور برای اکرام و اعطای جایزه به معبدان عثمان و کسانی که از او فضیلتی نقل نمایند و سپس - بعد از لوٹ شدن ثبت فضائل برای عثمان به خاطر کثرت و سست بودن فضائل جعلی - دستور او برای جعل فضائل امیرالمؤمنین برای خلیفه اول و دوم، تنها بخشی از اقدامات معاویه برای جعل حدیث است که ابن‌ابی‌حدید آنها را گزارش کرده و در نهایت از قول نبطویه (م ۳۲۳ق) گفته است که اکثر احادیث جعلی در فضائل صحابه در ایام بنی‌امیه بر ضد بنی‌هاشم جعل شده است.^۳ خود معاویه با اعتراف به این که در زمان او حدیث جعلی زیاد شده است، از حربه احتمال جعلی بودن، برای رد روایات مدح امیرالمؤمنین استفاده می‌کرد.^۴

حال
پژوهش‌ها

تدوین حدیث نبوی با تأکید بر کتب اهل سنت

۳. تعلیق تدوین

بعد از معاویه، وضعیت به همان شکل قبل استمرار داشت؛ ولی مطالعه رفتار صحابه و تابعانی که تا پایان قرن اول هجری عرصه حدیث را در اختیار داشتند، نشان می‌دهد تحکمی که در ابتدا نسبت به منع تحدیث و کتابت حدیث وجود داشت، به تدریج کمرنگ شد. از شش نفر از صحابه - عبدالله بن مسعود (م ۳۲ق)، ابوموسی اشعری (م حدود ۵۲ق)، ابوهریره (م ۵۹ق)، عبدالله بن عباس (م ۶۸ق)، عبدالله بن عمر (م ۷۳ق) و ابوسعید خدری

۱. خطیب بغدادی، شرف أصحاب الحدیث، ص ۹۱.

۲. ابن‌ابی‌حدید، شرح نهج البلاغه لابن‌ابی‌حدید، ج ۱۱، ص ۴۳ و ۴۴.

۳. همان، ۱۱، ص ۴۴ و ۴۵.

۴. منتجب الدین رازی، الأربعون حدیثاً، صص ۲۳ تا ۲۵، ح ۵.

(م ۷۴ق)- و ۱۲ نفر از تابعان - که معروف‌ترین آنان ابراهیم نخعی، أعمش، قاسم بن محمد و محمد بن سیرین هستند - کراهت در نوشتن حدیث نقل شده است. نظرات این افراد نظرات شخصی ایشان بوده است و در برخی از گزارش‌ها دلایلی ذکر شده که قابل تأمل اند؛ مثلاً ضحاک گفته است که احادیث را در صفحاتی مانند صفحات قرآن ننویسید.^۱ این نشان می‌دهد که او از این که ظاهر کتاب‌های حدیثی مثل قرآن باشد، کراهت داشته است، نه از اصل کتابت حدیث؛ لذا اگر کسی کتاب‌هایی با کاغذهایی خاص (از جهت رنگ یا اندازه) تهیه کرده و در آنها حدیث می‌نوشته، اشکالی نداشته است. یا برخی دیگر مثل ابراهیم نخعی گفته‌اند کتابی از من باقی نماند^۲؛ یعنی ثبت موقتی در کتب برای حفظ بهتر اشکالی ندارد؛ اما در نهایت باید از بین برده شود.

تذکر این مطلب هم مفید است که از برخی از صحابه مثل عبدالله بن عباس^۳ و تابعان مثل زهری دو دسته گزارش رسیده است: برخی از کراهت ایشان از کتابت حکایت دارد و برخی نیز حکایت از نوشتن خود ایشان یا اجازه دادن برای نوشتن می‌کند. البته ممکن است نظر این افراد تغییر کرده باشد.^۴

اعظمی در جمع‌بندی نظرات مخالفان کتابت حدیث گفته است که نظرات آنها ناظر به نظرات شخصی ایشان یا شرایط خاصشان بوده است، نه نهی نبوی.^۵ وی شاهد این مسأله را این دانسته است که گزارش‌هایی از همین افراد به دست ما رسیده است که نشان می‌دهد خود یا شاگردانشان، برخی احادیث را کتابت کرده‌اند.^۶

نکته‌ای که در کلام محققان اهل سنت مورد غفلت واقع شده و اشاره‌ای به آن نمی‌شود؛ ولی می‌تواند منشأ منع از نقل حدیث در مکتب خلفا باشد، این است که اگر وقایع صدر اسلام به طور صحیح و کامل نقل شود، می‌تواند اختلافات صحابه در اعتقادات، رفتار و اخلاق، تبعیت آنها از پیامبر، اعتماد پیامبر به ایشان و در یک کلام جایگاه و فضل هر یک را

۱. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۴۷.

۲. همان.

۳. مراجعه شود به: نسائی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۳۷۴؛ خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۴۲ و ۴۳؛ همان، ص ۹۱؛ همان، ص ۱۰۳؛ خطیب بغدادی، الجامع لأخلاق الراوی، ج ۱، ص ۲۳۷، ش ۴۶۷.

۴. شواهد این مطلب درباره زهری در ادامه بیان خواهد شد.

۵. اعظمی، دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوین، ص ۸۳.

۶. همان، ص ۷۶.

روشن کند و این مسأله اساس خلافت را با خدشه‌های جدی روبه‌رو می‌نماید.^۱
در هر حال شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد در قرن اول هجری کم و بیش احادیث مکتوب می‌شده است و هرچه به انتهای قرن اول نزدیک می‌شویم، کتابت حدیث افزایش می‌یابد. به این گزارش‌ها توجه کنید:

۱. سعدبن عبادہ (م ۱۵ق) کتابی داشت که روایات پیامبر را در آن نوشته بود و فرزندش از آن کتاب روایت نقل می‌کرد.^۲
۲. عبدالله بن مسعود (م ۳۲ق) صحیفه‌های احادیث را می‌شست که نشان از کتابت حدیث دارد.^۳
۳. شاگردان زیدبن ثابت (م ۴۵ق) احادیث استاد خود را می‌نوشتند.^۴
۴. پسر ابوموسی اشعری روایات زیادی را از پدرش (م ۵۰ق) نوشته بود که ابوموسی آنها را از بین برد.^۵
۵. عایشه (م ۵۸ق) برخی از احادیث پیامبر در تفسیر قرآن را بر کاتب مصحفش املا کرده است.^۶
۶. مروان بن حکم در زمان حکمرانی بر مدینه، روایات ابوهریره (م ۵۷ق) را مکتوب کرد؛

۱. یکی از شواهد این ادعا گزارشی است از علقمه (مراد علقمه بن زید نخعی، م ۶۱ق است که روایات زیادی از عبدالله بن مسعود نقل کرده است) که نوشته‌ای از مکه یا یمن آورد که در آن احادیثی درباره اهل بیت پیامبر آورده شده بود. وقتی بر عبدالله بن مسعود وارد شد و نوشته را بر او عرضه کرد، عبدالله از جاریه اش خواست طشتی آب بیاورد تا آن احادیث را بشوید. به او گفته شد که نوشته را بررسی کند؛ زیرا در آن احادیث نیکویی وجود دارد؛ اما او آن نوشته‌ها را شست در حالی که می‌گفت: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ﴾ قلب‌ها مانند ظرف هستند؛ آنها را به قرآن پر کنید نه با غیر آن! خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۵۴. البته بر شهادت این نقل بر مدعا، نقدهایی جدی وارد است؛ مراجعه شود به: شهرستانی، *منع تدوین الحدیث*، صص ۱۰۰ تا ۱۲۰.

۲. ترمذی، *سنن الترمذی*، ج ۳، ص ۶۱۹.

۳. خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۵۳.

۴. همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۵. همان، ص ۳۹.

۶. شیخ صدوق، *معانی الأخبار*، ص ۳۳۱، ح ۲ و ۴؛ ابن ابی داود، *کتاب المصاحف*، ص ۲۰۹. همین مطلب درباره حفصه و ام سلمه هم نقل شده است: شیخ صدوق، *معانی الأخبار*، ص ۳۳۱، ح ۳؛ ابن ابی داود، *کتاب المصاحف*، ص ۲۱۶ تا ۲۱۸.

اما بعد ابوهریره آنها را از بین برد.^۱ عمل مروان نشان می‌دهد که میل به مکتوب کردن روایات پیامبر در نیمه قرن اول هجری وجود داشت.

۷. سلیمان بن سمره بن جندب از پدرش (م ۵۹۹ق) نسخه بزرگی را در دست داشت و از آن روایت می‌کرد.^۲ از عبارت ابن سیرین برمی‌آید که خود سمره برای فرزندانش این رساله را نگاشته بود.^۳

۸. در واقعه حره (سال ۶۳ق) بسیاری از کتب عروقه بن زبیر سوخت.^۴

۹. گفته شد که طبق گزارش‌های متعدد، عبدالله بن عمرو بن عاص (م ۶۳ق)، روایات پیامبر را در زمان پیامبر می‌نوشت. مجموعه مکتوب حدیثی او (صحیفه صادق) در زمان‌های بعد باقی بود و نه تنها خود او از آن روایت نقل می‌کرد؛^۵ بلکه خاندان او و به طور خاص عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله نیز این صحیفه را روایت می‌کرد.^۶

۱۰. عبدالله بن عباس (م ۶۹ یا ۷۰ق) علاوه بر این که در زمان حیات خویش احادیث مربوط به پیامبر را می‌نوشت،^۷ در زمان مرگ به اندازه یک بار شتر، کتاب به ارث گذاشت.^۸ سعید بن جبیر، شاگرد او، گفته است پیوسته بین عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر در تردد بودم و احادیثی را که از آنها می‌شنیدم، می‌نوشتم.^۹

۱۱. جابر بن عبدالله انصاری (م ۷۸ق) احادیث را مکتوب می‌کرد. مجموعه این احادیث

به نام «صحیفه جابر» معروف بود و در اختیار نسل‌های بعد هم قرار گرفت.^{۱۰}

۱۲. برخی از عبارت بخاری در نقل یکی از روایات ابن ابی اوفی^{۱۱} (م ۸۶ق) این طور

۱. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۴۱.

۲. ابن حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۲۳۶.

۴. ابن عبدالبر، جامع بيان العلم وفضله، ج ۱، ص ۳۲۶.

۵. راهمزمزی، المحدث الفاصل، ص ۳۶۶، شماره ۳۲۴.

۶. ابن حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۴۹.

۷. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۸۳؛ خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۹۱.

۸. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۹. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۱۰۳. او حتی احادیث را در کف دست یا بر روی کفش خود می‌نوشته است تا نهایتاً بتواند آنها را در نسخه اصلی خود وارد نماید: رجوع شود به: همان، ص ۱۰۲.

۱۰. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۰. در نقل‌های مختلف به صحیفه جابر اشاره شده است، از جمله: ذهبی، سير أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۷۲.

۱۱. «... أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى، كَتَبَ فَقَرَأَتْهُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا»

استفاده کرده‌اند که ابن ابی اوفی روایات پیامبر را می‌نوشته است.^۱

۱۳. محمد بن عقیل بن ابی طالب گفته است که همراه با امام باقر علیه السلام نزد جابر بن عبدالله انصاری می‌رفتند، در حالی که الواحی همراه داشتند که احادیث جابر را در آنها می‌نوشتند.^۲

۱۴. انس بن مالک (م ۹۳ ق) - انس مدت ده سال افتخار خادمی پیامبر را داشته است^۳ نه تنها به فرزندانش امر می‌کرد که آثار رسول خدا را بنویسند، بلکه گفته است علمی که مکتوب نباشد را علم محسوب نمی‌کند.^۴ طبق برخی نقل‌ها او از احادیث پیامبر چندین کتاب تدوین کرد و از روی این کتب در موارد خاص روایت می‌خواند.^۵

۱۵. هشام بن عروه نقل کرده که پدرش (عروه بن زبیر، م ۹۴ ق) از او پرسیده است که آیا می‌نویسی؟ جواب داده: بله، بعد از او پرسیده آیا مقابله هم می‌کنی؟ وقتی هشام پاسخ منفی داده است، عروه از او خواسته که بدون مقابله ننویسد.^۶ این مسأله نشان می‌دهد نه تنها کتابت حدیث امری رایج بوده، بلکه سنت‌هایی مثل مقابله هم در اواخر قرن اول هجری مورد توجه عالمان قرار گرفته است.

با این شواهد معلوم می‌شود که کتابت حدیث و میل به آن در طول قرن اول هجری رشد داشته است.

۴. آغاز تدوین رسمی حدیث نبوی

در سال ۹۹ هجری، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. دوران حکومت او حدود دو سال بود؛ از جمله کارهای او در این مدت کوتاه این بود که به عامل خود در مدینه (ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، م ۱۱۷ ق) نوشت که احادیث پیامبر را فحص نماید و آنها را مکتوب کند؛ زیرا از پوسیدگی علم و از بین رفتن اهل آن بیمناک بود.^۷ طبق گزارشی دیگر،

بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵.

۱. صبحی صالح، علم الحدیث و مصطلحه عرض و دراسة، ص ۲۵.

۲. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۱۰۴. درباره وجه تحمل حدیث امام باقر علیه السلام از جابر بن ک: شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹ و ۴۷۰، ح ۲؛ کشی، رجال الکشی، ص ۴۱ و ۴۲؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۲ و ۶۳.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲.

۴. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۹۶. این روایت در این کتاب به طرق مختلف نقل شده است.

۵. همان، ص ۹۵. این واقعه با سندهای مختلفی در این کتاب نقل شده است.

۶. قاضی عیاض، الإلماع، ص ۱۶۰.

۷. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۹۵؛ ج ۸، ص ۳۵۰؛ هم‌چنین بنگرید به: خطیب بغدادی، تقیید

عمر بن عبدالعزیز چنین نامه‌ای را نه تنها برای عامل خود در مدینه، بلکه برای سراسر حکومت اسلامی فرستاد.^۱

مشهور است که احادیث پیامبر توسط محمد بن مسلم بن شهاب زهری (م ۱۲۴ یا ۱۲۵ق) مکتوب شد.^۲ ظاهراً او ابتدا از کتابت حدیث اکراه داشت، ولی در حدود سال ۱۰۰ هجری به کتابت حدیث پیامبر مشغول شد و آنها را در دفاتری جمع نمود، سپس سلطان، رونوشت‌هایی از آن دفاتر را به گوشه و کنار عالم اسلام فرستاد.^۳ شاید دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر برگزار کردن جلسات علمی در مساجد، پس از ارسال این دفاتر حدیثی بوده باشد.^۴

البته گزارش‌هایی هم وجود دارد که نشان می‌دهد کتابت عمومی حدیث در زمان هشام بن عبدالملک (خلیفه اموی در سال‌های ۱۰۵ تا ۱۲۵ق) رخ داده است؛ زیرا از برخی شاگردان زهری نقل شده که «ما را سودای نوشتن حدیث نزد زهری نبود تا این که هشام، زهری را برای کتابت حدیث تحت فشار قرار داد و او نیز برای دو فرزند هشام، احادیث را نوشت؛ پس از این اتفاق مردم نیز حدیث را نوشتند.»^۵ یا از زهری نقل شده است که «ما از کتابت حدیث کراهت داشتیم تا این که سلطان ما را تحت فشار قرار داد؛ پس ما هم اکراه داشتیم که مردم را از کتابت حدیث منع کنیم.»^۶ طبق این گزارش‌ها هشام از زهری خواست که احادیث پیامبر را برای فرزندانش بنویسد؛ او از هشام کاتبی طلب کرد تا احادیث را بر او املا نماید و بنویسد. هشام دو کاتب برای زهری فرستاد و این دو در طول یک سال احادیث زهری را مکتوب کردند.^۷ یکی دیگر از انگیزه‌های زهری برای کتابت حدیث و اذن در کتابت حدیث،

۱. العلم، ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۱.
۲. ابونعیم اصفهانی، تاریخ أصبهان (أخبار أصبهان)، ج ۱، ص ۳۶۶.
۳. مالک بن انس گفته اولین کسی که علم را تدوین کرد، ابن شهاب زهری بود؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۳۳۴؛ ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۳۶۳. هم چنین بنگرید به: ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴.
۴. ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، ص ۳۳۱.
۵. رامهرمزی، المحدث الفاصل، ص ۶۰۳؛ هم چنین سمعانی، أدب الإملاء والإستملاء، ص ۵۵.
۶. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۳۶۳؛ هم چنین ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۳۴۵. و نیز بنگرید به نقل ذهبی در: ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴.
۷. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۳۶۳؛ نیز بنگرید به: خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۱۰۶ و ۱۰۷. این کلام زهری که کتابت حدیث را تحت تأثیر امر امرا دانسته است، مؤید این است که اصل منع از کتابت حدیث هم تحت تأثیر حاکمان سابق بوده است، نه نهی پیامبر و نه ترس از خلط با قرآن یا غیر آن.
۸. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۴۹۹. و نیز بنگرید به گزارشی درباره شعیب در همانجا.

رسیدن احادیثی از مشرق عالم اسلام بود که آنها را نمی‌شناخت؛^۱ یعنی جعلی بودند. به تدریج حجم این مکتوبات زیاد شد تا جایی که در زمان قتل ولید بن یزید بن عبدالملک (خلیفه پس از هشام، مقتول در ۱۲۶ق) برای حمل کتاب‌هایی که از حدیث زهری نوشته شده بود، چندین چهارپا نیاز بود.^۲

به این ترتیب در آغاز قرن دوم هجری، با دستور عمر بن عبدالعزیز و پیگیری خلفای بعدی اموی، کتابت حدیث نبوی به شکل رسمی و گسترده انجام شد و این است معنای این سخن که «تدوین حدیث از مستحدثات قرن دوم هجری بوده است».^۳

۵. تصنیف جوامع حدیثی اهل سنت

به نظر برخی محققان، تدوین سنت نبوی در سه مرحله انجام گرفت:

۱. کتابت حدیث: یعنی ثبت احادیث در زمان صحابه و قدمای تابعین در دفترهای ساده‌ای که «صحیفه» یا «جزء» نامیده می‌شد که بخشی از شواهد آن را بیان کردیم.
۲. تجمیع حدیث: یعنی گردآوری نگاهشده‌های پراکنده در ربع آخر قرن نخست هجری و ربع نخست قرن دوم هجری که با دستور عمر بن عبدالعزیز شروع شد و توسط خلفای بعدی و علمایی مثل زهری به انجام رسید.
۳. تصنیف حدیث: یعنی مرتب کردن احادیث در باب‌ها با تقسیم‌بندی موضوعی که از نیمه‌های قرن دوم هجری شروع شد.^۴

در واقع با کتابت حدیث نبوی و تجمیع آنها، تدوین حدیث کامل نشد و لازم بود که ترتیب تخصصی و منظمی از مجموعه‌های حدیثی ابتدایی ایجاد شود. این کار در نیمه‌های قرن دوم هجری شروع شد. ذهبی نیمه‌های قرن دوم هجری را زمان تدوین کتب جامع اخبار دانسته است.^۵ طبق گزارش‌های رامهرمزی در المحدث الفاصل می‌توان علمای مشهوری که

۱. خطیب بغدادی، تقیید العلم، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۹۷. نیز بنگرید به گزارش ذهبی: ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۴۹۹.

۳. شیخ بهایی، الأربعون حدیثاً، ص ۶۵ و ۶۶. ممکن است کلام شیخ بهایی ناظر به کلام غزالی باشد: محمد بن محمد غزالی، إحياء علوم الدین، ج ۱، ص ۷۹.

۴. قاسمی، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، ص ۷۱.

۵. ذهبی در تاریخ اسلام در وقایع سال ۱۴۳ هجری گفته است: «و در این زمان علمای اسلام شروع به تدوین حدیث و فقه و تفسیر کردند... قبل از این زمان بزرگان یا روایت را از حفظ می‌خواندند یا از صحیفه‌های

- در نیمه دوم قرن دوم به کتابت جوامع حدیثی اقدام کردند، را این گونه فهرست کرد:^۱
۱. در مدینه: مالک بن انس (م ۱۷۹ق)، محمد بن اسحاق (م ۱۵۱ق) و محمد بن عبدالرحمن بن ابی ذئب (م ۱۵۷ق).
 ۲. در مکه: ابن جریج (م ۱۵۰ق) و سفیان بن عیینه (م ۱۹۸ق).
 ۳. در بصره: ربیع بن صبیح (م ۱۶۰ق)، سعید بن ابی عروب (م ۱۵۶ق) و حماد بن سلمه (م ۱۶۸ق).
 ۴. در یمن: معمر بن راشد (م ۱۵۳ق).
 ۵. در شام: عبدالرحمن أوزاعی (م ۱۵۷ق).
 ۶. در کوفه: سفیان ثوری (م ۱۶۱ق).
 ۷. در خراسان: عبدالله بن مبارک (م ۱۸۱ق).
 ۸. در واسط: هشیم بن بشیر (م ۱۸۳ق).
 ۹. در ری: جریر بن عبدالحمید (م ۱۸۸ق).
 ۱۰. در مصر: عبدالله بن وهب (م ۱۹۷ق).
- این افراد و برخی شاگردان آنان، کتاب‌های حدیثی جدیدی تدوین کردند. برخی از آنها مانند «موطأ» مالک بن انس، «الآثار» محمد بن حسن شیبانی (م ۱۸۹ق)، «الآثار» ابویوسف قاضی (م ۱۸۲ق)، «المصنف» و «الأمالی فی آثار الصحابة» از عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ق) و «المصنف» ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ق) تا امروز باقی مانده‌اند.
- از اواخر قرن دوم هجری کتاب‌های مسند- از جمله «المسند» ابوداود طیالسی (م ۲۰۴ق)، «المسند» اسحاق بن راهویه (م ۲۳۸ق) و «المسند» احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) - شکل گرفت که روایات پیامبر را به ترتیب صحابی ناقل آن مرتب می‌کرد و در قرن سوم کتاب‌های جامع حدیثی مثل «الجامع المسند الصحیح» معروف به صحیح بخاری (م ۲۵۶ق) یا «الجامع الصحیح» معروف به صحیح مسلم (م ۲۶۱ق) نوشته شد.
- دیگر کتب جامع حدیثی اهل سنت، دیرتر اما در همین مسیر تدوین شدند، مثل «السنن» ابن ماجه (م ۲۷۳ق)، «السنن» ابوداود سجستانی (م ۲۷۵ق)، «السنن» ترمذی (م ۲۷۹ق)،

۱. صحیح اما غیر مرتب. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۷۷۵.
 ۱. رامهرمزی، المحدث الفاضل، صص ۶۱۱ تا ۶۲۱؛ هم‌چنین بنگرید به: ابن حجر عسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری، ص ۶.

«السنن الكبرى» و «السنن الصغرى» نسائی (م ۳۰۳ق)، «الصحيح» ابن حبان (م ۳۵۴ق) و «السنن» دارقطنی (م ۳۸۵ق).

کتاب‌هایی که اکنون در دسترس است، عمدتاً از دسته‌های اخیر است؛ لذا برخی مستشرقان^۱ توهم کرده‌اند که قدیمی‌ترین کتب حدیثی مسلمانان متعلق به انتهای قرن دوم و ابتدای قرن سوم هجری است. آنها با این تصور که این کتب سابقه مکتوبی نداشته‌اند، در میراث حدیثی مسلمانان تشکیک کرده‌اند؛ در حالی که توجه به شواهد تاریخی خطای ایشان را روشن می‌کند.^۲

تأثیر سایر عوامل در گسترش کتابت حدیث

عوامل مؤثر بر کتابت و حفظ حدیث در میان اهل سنت تا پیدایش کتب جامع حدیثی ایشان، در بالا بیان شد. علاوه بر آنها، برخی عوامل فرعی دیگر هم وجود دارند که قابل چشم‌پوشی نیستند. در ادامه سه عامل - که اثر بیشتری دارند - بررسی خواهد شد:

۱. سهولت تهیه نوشت افزار: یکی از مسائلی که نمی‌توان نقش آن را در گسترش کتابت حدیث نادیده گرفت، حل مشکلات سخت‌افزاری کتابت حدیث مثل تهیه کاغذ در نیمه‌های قرن دوم هجری است.^۳ هر چند گفته شده که ساخت کاغذ از جمله ابداعات امیرالمؤمنین بوده؛^۴ اما رواج آن ظاهراً در نیمه قرن دوم رخ داده است. در سال ۱۳۴ قمری بعد از درگیری‌ای که در منطقه ترکستان رخ داد، تعدادی از چینیان اسیر شدند که در میان آنها کسانی بودند که با کاغذسازی چینی آشنا بودند. فرمانده مسلمانان، این افراد را به سمرقند آورد و در آنجا با

حال
پوهش‌ها

تدوین حدیث نبوی با تأکید بر کتابت اهل سنت

۱. مثل فون کریمر (م ۱۸۸۹م)، آلویس اشپرنگر (م ۱۸۹۲م) و ایگناز گلدتسیهر (م ۱۹۲۱م)
۲. مراجعه شود به: فواد سزگین، تاریخ التراث العربی، ج ۱، جزء ۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۰. اما برخی از مستشرقان هم به نتیجه‌ای مشابه رسیده‌اند: از جمله موتسکی در تحقیقات خود درباره سنت‌های نقل حدیث به این نتیجه رسید که علی‌رغم نقل غیررسمی حدیث به صورت شفاهی، از نیمه دوم قرن اول با سازمان یافتن نظام آموزش، ضبط مکتوب احادیث نیز متعارف و معمول بوده است: پارسا، «سنت‌های نقل حدیث در بررسی تطبیقی دیدگاه‌های خاورشناسان»، ص ۴۱.

۳. از کلام صبحی صالح این طور استفاده می‌شود که برخی کم‌بودن ابزار کتابت را دلیل اساسی در عدم گسترش کتابت حدیث بیان کرده‌اند؛ اما او این نظر را رد کرده، می‌گوید ابزار کتابت در آن زمان آنقدر کم نبوده است که بتواند مانع کتابت شود و صحابه در همین زمان قرآن را کتابت می‌کرده‌اند. رجوع شود به صبحی صالح، علم الحدیث و مصطلحه عرض و دراسة، ص ۱۸.

۴. مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶.

کمک این افراد، صنعت کاغذسازی به اسلوب چینی‌ها رواج یافت به گونه‌ای که سمرقند به ساخت کاغذ شهره شده^۱ و به گفته‌ی ثعالبی نیشابوری، کاغذهایش، قرطاس (پاپیروس)‌های مصری را بی‌ارج کرد. بعد از آن، کاغذسازی در شهرهای دیگر عالم اسلام مثل بغداد، دمشق و بعدها در مصر رونق یافت تا جایی که کاغذ دمشقی و مصری به اروپا و روم صادر می‌شد.^۲ وقتی هارون الرشید (خلافت از ۱۷۰ تا ۱۹۳ق) به خلافت رسید، دستور داد که دیگر بر روی پوست‌های نازک (رق) ننویسند و تنها بر روی کاغذ نوشته شود. همین امر، باعث افزایش تولید کاغذ و ارزان شدن آن و به تبع، گسترش کتابت در دنیای اسلام شد.^۳

۲. طولانی شدن اسناد روایات: به تدریج و با گذشت زمان، افراد بیشتری در سلسله اسناد روایات واقع می‌شدند و به خاطر سپردن سندهای طولانی، حفظ حدیث را دشوار و دشوارتر می‌کرد؛ لذا چاره‌ای نبود جز این که از کتابت کمک گرفته شود.^۴

هر دو مورد ذکر شده با دوران تصنیف جوامع حدیثی مقارن شد و این تقارن، هرچند اتفاقی بود، ولی بر سیره علمی عالمان تأثیر گذاشت.

۳. اصرار برخی علما بر نقل از حافظه: هرچند با آغاز قرن دوم هجری، کتابت حدیث رواج یافت، اما هم‌چنان تا اواخر این قرن، در میان علما، کتابت حدیث مخالفانی داشت. روزی عمر بن عبدالعزیز، عبیدالله بن عبدالله^۵ را به مجلسی دعوت کرد که گروهی روایات او را می‌نوشتند. وقتی عبیدالله مطلع شد، ناراحت شد و آنها را از بین برد.^۶ از اوزاعی - یکی از نویسندگان جوامع حدیثی قرن دوم - نقل شده که علم حدیث در زمانی که بین افراد مذاکره می‌شد، شریف بود؛ اما از زمانی که علم در کتب وارد شد، نورش از بین رفت.^۷ نظیر این نظر از دیگران هم نقل شده است.^۸

مخالفت با کتابت حدیث، هرچند به تدریج در جامعه اسلامی تضعیف شد؛ اما اثر خود

۱. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم الأدباء، ج ۲، ص ۷۸۷.

۲. مایل هروی، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، ص ۲۷ و ۲۸.

۳. قلقشندی، صبح الأعشى في صناعة الإنشاء، ج ۲، صص ۵۱۵ و ۵۱۶؛ هم‌چنین بنگرید به: مشوخی، أنماط التوثيق في المخطوط العربي في القرن التاسع الهجري، ص ۳۲.

۴. ر.ک به: خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۶۴.

۵. ظاهرأ مراد عبیدالله بن عبدالله بن عمر، متوفای ۱۰۶ ق است.

۶. خطیب بغدادی، تقييد العلم، ص ۴۵.

۷. همان، ص ۶۴.

۸. همان، ص ۴۵ به بعد.

را تا قرن‌ها در رویکرد و رفتار علما به جا گذاشت؛ به گونه‌ای که هرچند از اواخر قرن دوم، نوشته‌های حدیثی به وفور در دنیای اسلام وجود داشت و کتابت حدیث امر کاملاً جا افتاده‌ای بود؛ ولی نقل حدیث از حافظه تا قرن‌ها استمرار داشت. دغدغه علما در این مورد این بود که چون امکان تغییر در نوشته‌ها - به گونه‌ای که صاحب کتاب متوجه آن نشود - وجود دارد، بسیاری از علما، اتکای تام به «نوشته» را امری مذموم می‌دانستند و معتقد بودند که باید راوی حدیث، آن را از حافظه خود نقل نماید؛^۱ البته اگر از نوشته کمک بگیرد، اشکالی ندارد. حتی برخی مانند سفیان ثوری (م ۱۶۱ق) و سلیمان بن حرب (م ۲۲۴ق) حافظه خود را متقن‌تر از نوشته‌هایشان می‌دانستند.^۲ با همین پیش‌زمینه فکری، حفظ حدیث تا قرن‌ها رواج داشت و لقب حافظ - که از قرن سوم به تدریج به کتاب‌های رجال اهل سنت راه یافت - تا قرن‌ها جزء لقب‌های مدح محدثان باقی ماند.^۳ حفظ حدیث به افرادی که در تاریخ به عنوان صاحبان حافظه‌های فوق‌العاده شناخته شده‌اند،^۴ اختصاص ندارد و امری عمومی بود.

از طرف دیگر کمک گرفتن از نوشته هم امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا محفوظات انسان در معرض فراموشی‌اند؛ لذا به تدریج این نظر پسندیده شد که انسان می‌تواند از نوشته یا حافظه قابل اعتماد نقل نماید و الزامی در وجود هیچ یک از این دو نیست.^۵ حتی با گسترش این نظر هم، تا قرن‌ها نقل از حافظه بر نقل از کتاب ترجیح داشته است؛ مثلاً آمدی (از علمای اهل سنت و متوفی ۶۳۱ق) در ترجیح روایات متعارض گفته است: یکی از مرجحات مربوط به راوی این است که راوی یکی از دو روایت متعارض، در حال روایت آن را از حافظه خود

۱. گزارش خطیب بغدادی در این مورد خواندنی است. همو، الکفایة فی علم الروایة، ص ۲۴۱.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. برای اطلاع از خصوصیات لقب حافظ و گسترش آن در طول زمان مراجعه شود به: شادی نفیسی، «حافظ (از القاب محدثان و از الفاظ جرح و تعدیل در علم رجال)»، دانشنامه جهان اسلام.

۴. در تاریخ افراد متعددی به عنوان صاحب حافظه فوق‌العاده شناخته شده‌اند؛ به عنوان نمونه - علاوه بر خود بخاری که درباره‌اش گفته شده است که ۱۰۰ هزار حدیث صحیح و ۲۰۰ هزار حدیث غیر صحیح را حفظ داشته است (ابن صلاح، معرفة أنواع علوم الحدیث (مقدمة ابن الصلاح)، ص ۳۷-)، حاکم نیشابوری نقل کرده است که اسحاق بن ابراهیم راهویه (م ۳۵۷ق)، ۷۰ هزار حدیث را از حفظ املا می‌کرده است یا همو از ابن عقده کوفی (احمد بن محمد بن سعید الحافظ، م ۳۳۲ق) نقل کرده است که او گفته است ۳۰۰ هزار حدیث از اهل بیت را حفظ هستیم. حاکم نیشابوری، المدخل إلى کتاب الإکلیل، ص ۳۵ و ۳۶.

۵. مراجعه شود به شهید ثانی، شرح البداية فی علم الدراية، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

بدون اتکا بر نسخهٔ مکتوب نقل نماید؛ زیرا این‌گونه از سهو و غلط دورتر است.^۱

تأثر شیعیان از منع خلفا از کتابت حدیث نبوی

به نظر برخی از محققان، شیعیان از ابتدا از منعی که خلیفهٔ دوم از کتابت حدیث نمود، تبعیت نکردند و اشخاصی مانند سلمان، ابوذر، عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری احادیث پیامبر را نوشتند.^۲ ابن شهر آشوب نیز گفته است سلمان و ابوذر بعد از امیرالمؤمنین اولین مصنفان اسلام بوده‌اند^۳ که هر دو قبل از خلافت امیرالمؤمنین از دنیا رفته‌اند. برخی محققان گفته‌اند ظاهراً مراد، نوشتن دو حدیث طولانی توسط این دو بوده^۴ و شاید تصنیف سلمان فارسی، همان حدیث جاثلیق رومی بوده باشد^۵ و حدیث ابوذر هم خطبه‌ای مفصل باشد که وقایع بعد از رحلت پیامبر را شرح داده است^۶؛ نه این که کتاب مفصلی از احادیث پیامبر نوشته شده باشد.^۷ این مطلب که شیعیان از نهی خلیفهٔ دوم در منع کتابت تبعیت نکردند، تا حدودی صحیح است. توضیح این که از این جمله، دو معنا ممکن است اراده شود:

۱. اگر مراد از این سخن آن است که شیعیان بی‌اعتنا به نهی خلیفهٔ دوم، روایات پیامبر را مکتوب و تدوین کردند، سخن صحیحی نیست؛ زیرا اگر کسی به میراث حدیثی شیعه مراجعه نماید، روایات چندانی را نمی‌یابد که به واسطهٔ مکتوب شدن از پیامبر به دست ما رسیده باشد. البته در این که روایات زیادی از رسول خدا در میراث حدیثی شیعه وجود دارد، شکی نیست؛ اما سخن در این است که آیا این روایات به دلیل کتابت حدیث توسط شیعیان از پیامبر به دست ما رسیده است؟ قطعاً نه؛ زیرا اکثر قریب به اتفاق این روایات از طریق ائمه به ما رسیده است؛ یعنی امام صادق علیه السلام فرمودند که پیامبر چنین گفته است و این ناشی از کتابت حدیث در صدر اسلام نیست؛ بلکه ناشی از خبر غیبی و موثق امام صادق علیه السلام یا نقل ایشان از

۱. آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۴، ص ۲۴۳. البته عبارت نویسنده کژتابی دارد و ممکن است به ذهن خواننده عکس مطلب مدعا برسد؛ اما دقت در سیاق عبارت همین برداشت ما را تأیید می‌کند.
۲. طباطبایی، تاریخ حدیث شیعه، ج ۱، ص ۲۹.
۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۲.
۴. رضا استادی، «سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث»، نورعلم، ش ۵، صص ۵۰ و ۵۱.
۵. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۲۲۷.
۶. مراجعه شود به: مددی موسوی، نگاهی به دریا، پانویس صفحه ۸۱ و ۸۲.
۷. لذا ثابت نمی‌شود که این دو حدیثی از احادیث نبوی را مکتوب نموده‌اند.

کتابی مثل کتاب علی علیه السلام است. به عبارت دیگر برای این که نشان دهیم منع خلیفه دوم از کتابت حدیث، بر روی شیعیان اثر نداشته است، باید روایاتی از پیامبر بیابیم که سندی از غیر معصوم، ولی از راویان شیعه داشته باشد،^۱ هم چنین در آن شواهدی بر کتابت در صدر اسلام وجود داشته باشد و نیز این روایات آن قدر زیاد باشند که نشان دهند که شیعیان به نهی خلیفه دوم از کتابت حدیث پیامبر اعتنا نکرده‌اند. واضح است که چنین روایاتی بسیار اندکند و آنها که شاهدهی بر کتابت در صدر اسلام دارند، نزدیک صفرند. از طرف دیگر حجم و محتوای نوشته‌های حدیثی برخی شیعیان مانند سلمان و ابوذر - که در تاریخ گزارش شده‌اند - برای ما مشخص نیست و از آنها هم میراث بسیار اندکی به دست ما رسیده است. لذا به نظر می‌رسد منع از کتابت احادیث پیامبر، همان طور که بر همه مسلمانان مستولی شد و آنها را از نقل روایات پیامبر بازداشت، شیعیان را هم بازداشت.

البته باید توجه نمود که روایات فراوانی از پیامبر از طریق اهل بیت به دست ما رسیده است به گونه‌ای که احادیث شیعی که از ایشان نقل شده، فراوان تر از احادیث سنیان است. در کتاب «سنن النبی» - که تنها احادیث فقهی پیامبر به نقل از «وسائل الشیعه» و «مستدرک الوسائل» آمده است - بیش از بیست هزار روایت ذکر شده است که بسیار افزون تر از روایات فقهی حضرت در مصادر اهل سنت است.^۲

ممکن است اشکال شود که روایات جعفر و جامعه روایاتی بودند که به صورت مکتوب از پیامبر به نسل‌های بعدی منتقل شدند؛ این دیگر از مصادیق خبر غیبی امام معصوم نیست و این روایات در کتب حدیثی شیعه وجود دارد.

در پاسخ به این سؤال هم باید گفت این روایات، تنها نشان می‌دهند که امیرالمؤمنین به منع خلیفه دوم اعتنایی نکرد و ثابت نمی‌کند که شیعیان هم به کتابت حدیث نبوی اشتغال

۱. مثل روایات «عنه عن بعض أصحابنا عن سيف بن عميرة عن سليمان بن عمر الثقفي عن عبد الله بن عقيل قال حدثني جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: قال كفي بالمرء إثمًا أن يستقبل ما يقرب إلى إخوانه...» (برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۴، ح ۱۶۵) یا «حدثنا أبي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قالا حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري جميعاً عن محمد بن عيسى و يعقوب بن يزيد و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي أنه سمع من سلمان و من أبي ذر و من المقداد حديثاً عن رسول الله ص أنه قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهليّة...» (شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۳، ح ۱۵).

۲. طباطبایی، تاریخ حدیث شیعه، ص ۲۶ و ۲۷.

داشتند. از طرف دیگر، مجموع روایاتی که از آنها به دست ما رسیده است، از حدود ۲۰۰ روایت تجاوز نمی‌کند^۱ و هرگز آنها به عنوان یک کتاب حدیثی در میان شیعیان متداول نشدند. در واقع آنها جزئی از میراث اوصیای حق هستند، نه میراث عمومی حدیثی شیعیان.

۲. اگر مراد این است که شیعیان، روایات ائمه -و نه پیامبر- را مکتوب و تدوین کردند، سخن صحیحی است؛ اما این مسأله از ابتدا مورد نهی خلیفه دوم نبوده است. در همان زمان کتابت سخنان ابوبکر و عمر و دیگران منعی نداشته است؛ به تبع، نوشتن سخنان امیرالمؤمنین و فرزندان بزرگوار ایشان هم ممنوع نبوده است.

پس نمی‌توان گفت که منع خلیفه دوم بر رفتار حدیثی شیعیان اثری نداشته است؛ بلکه باید گفت که در اثر منع او، میراث حدیثی قابل اعتمادی از پیامبر برای امتش باقی نماند و دست مسلمانان از سرچشمه زلال معارف نبوی کوتاه شد. تنها یک مسیر صحیح باقی ماند و آن هم طریق خاندان عصمت و طهارت بود که میراث علم نبوی را از طریق علم لدنی و کتاب و مصحف علی و سایر میراث نبوت در اختیار داشتند. شیعیان به این خاندان تمسک کردند و خود را به سرچشمه نبوی متصل کردند و دیگران روی برگرداندند و در بیابان‌ها سرگردان شدند و سرگردان ماندند.^۲

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

کتابت حدیث در زمان پیامبر وجود داشت و روایات پیامبر در همان زمان، به صورت‌های مختلف نوشته می‌شد؛ اما غلبه با به‌خاطر سپاری روایات بود. با این حال روند فرهنگی‌ای که پیامبر پایه‌گذاری کردند، به طور طبیعی به گسترش کتابت انجامید، هرچند عمر شریف پیامبر

۱. احمدی میانجی در جلد دوم کتاب مکاتیب الأئمه این روایت را جمع‌آوری کرده است که طبق شمارش ما تعداد آنها حدود ۱۶۵ روایت است.

۲. این مسأله از دیرباز مطرح بوده است و یکی از اشکالات خوارج همین بوده است. فخرالدین رازی در المحصول، از زبان ابراهیم نظام معتزلی -که منتقد اهل حدیث است- اشکالاتی را بیان کرده است، که چهارمین اشکال همین عدم کتابت حدیث پیامبر بوده است که نتیجه‌اش این است که آنچه که بعدها مکتوب شد، قابل اعتماد نباشد (رازی، المحصول، ج ۴، ص ۳۰۸ تا ۳۴۹) بعد خود فخر رازی سعی کرده است اشکالات ایشان را پاسخ دهد که مبتنی بر حسن ظن به رفتار و حافظه صحابه پیامبر و اطلاق «صدق العدل» است (همان، ج ۴، ص ۳۴۹ و ۳۵۰). اما در واقع فخر رازی اشکال را جواب نداده است؛ زیرا اشکال خوارج مبتنی بر حقایق خارجی بوده؛ ولی فخر رازی پاسخ تعبدی به آن داده است و عجیب اینجاست که خود فخر رازی چند صفحه قبل تر اشکالات خوارج مبنی بر عدم انطباق روایات صحابه با سخنان پیامبر را به وجوهی پذیرفته است. (مراجعة شود به همان، ج ۴، ص ۳۰۲).

آنقدر طولانی نشد که ثمره این فرهنگ‌سازی را ببیند. در کنار این مسأله به نظر می‌رسد عامل مهم دیگری که باعث شد در زمان پیامبر - و بلکه در قرن اول - تدوین احادیث محقق نشود و احادیث به صورت پراکنده در لابه‌لای استخوان‌ها و پوست‌ها و چوب‌ها باقی بماند، نبود نوشت افزار مناسب، ارزان و فراگیر بود. نهی پیامبر از کتابت حدیث هم اساس درستی ندارد و نمی‌تواند ثابت نماید که در زمان پیامبر، نظر حضرت بر عدم کتابت بوده است.

پس از پیامبر خلفای سه‌گانه - مخصوصاً خلیفه دوم - ضربه‌ای اساسی بر کتابت و تدوین حدیث زدند. خلیفه دوم نه تنها از کتابت حدیث جلوگیری کرد، بلکه برای صحابه در نقل شفاهی احادیث هم مانع ایجاد نمود. بر اساس شواهد موجود، مهمترین بهانه وی، ترس از گرفتار شدن مسلمانان به سرنوشت یهودیان بود، بهانه‌ای که از تعاملات وی با جامعه یهود نشأت گرفته بود. پس از خلفای سه‌گانه امیرالمؤمنین تلاش کردند تا سنت نبوی را احیا نمایند؛ اما در این کار موفقیتی به دست نیاورند و تا زمان شهادتشان، سنت پیامبر مکتوب و جمع‌آوری نشد. معاویه راه خلفای سابق را پیش گرفت و با زمینه‌سازی و تشویق افراد به جعل حدیث از پیامبر، ضربه بزرگ جدیدی بر پیکر حدیث نبوی وارد آورد.

پس از او حکومت‌ها برای تدوین احادیث، تشویق یا مانع‌تراشی نکردند، ولی اقتضانات جامعه کم‌کم میل به کتابت حدیث را فزونی بخشید تا این که در آغاز قرن دوم هجری با دستور عمر بن عبدالعزیز و توسط علمایی چون محمد بن مسلم زهری، جمع‌آوری احادیث آغاز و سنت نبوی در دفاتر مکتوب گردید. این کار در زمان خلفای اموی بعد پیگیری و دفاتری از این احادیث به گوشه و کنار دنیای اسلام فرستاده شد.

چند دهه بعد از این عمل و در نیمه‌های قرن دوم - همزمان با گسترش و ارزان شدن کاغذ و نیز مشکل شدن حفظ اسانید طولانی - مصنفات اولیه و منظمی از حدیث نبوی تدوین شدند. در گام آخر علمایی مانند بخاری، مسلم و بعدها سایر نویسندگان صحاح سته و هم‌ترازان آنها، جوامع حدیثی اهل سنت را نگاشتند که تا امروز هم موجودند.

بر این اساس مشخص است که حدیث نبوی متولد قرن سوم یا دوم هجری نیست و سابقه‌ای متصل به حیات نبوی دارد و این که مستشرقان گمان کرده‌اند جوامع حدیثی متأخر، ناگهان به وجود آمده و ریشه‌ای در صدر اسلام ندارند، خطایی محض است.

حالی
پوهش‌ها

تدوین حدیث نبوی با تأکید بر کتابت اهل سنت

منابع و مأخذ

* قرآن كريم

١. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، محمد أبو الفضل إبراهيم، قم: كتابخانه حضرت آيت الله مرعشي نجفی، ج ١، ١٤٠٤ق.
٢. ابن أبي داود، عبد الله بن سليمان بن الأشعث، كتاب المصاحف، محمد بن عبد، قاهره: الفاروق الحديثة، ج ١، ٤٢٣ق.
٣. ابن أثير، علي بن محمد بن محمد، أسد الغابة في معرفة الصحابة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
٤. ابن صلاح، عثمان بن عبد الرحمن، معرفة أنواع علوم الحديث (مقدمة ابن الصلاح)، [بي جا]: دار الكتب العلمية، ١٤٢٣ق.
٥. ابن بابويه، علي بن الحسين، الإمامة والتبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٤ق.
٦. ابن حبان، محمد، المجروحين من المحدثين، حمدي بن عبد المجيد، رياض: دار الصميعة، ج ١، ١٤٢٠ق.
٧. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، الإصابة في تمييز الصحابة، محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٩٩٠م.
٨. _____، تهذيب التهذيب، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامية، ج ١، ١٣٢٦ق.
٩. _____، هدى الساري مقدمة فتح الباري، محب الدين الخطيب، [بي جا]: المكتبة السلفية، [بي تا].
١٠. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٩٩٠م.
١١. ابن سيد الناس، محمد بن محمد، عيون الأثر، إبراهيم محمد رمضان، بيروت: دار القلم، ج ١، ١٤١٤ق.
١٢. ابن شعبة حراني، حسن بن علي، تحف العقول، علي أكبر غفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم: ج ٢، ١٤٠٤ق.
١٣. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، معالم العلماء، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ق.
١٤. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، جامع بيان العلم وفضله، ابي الأشبال الزهيري، المملكة العربية السعودية: دار ابن الجوزي، ج ١، ١٤١٤ق.
١٥. ابن عساکر، علي بن الحسن، تاريخ مدينة دمشق، عمرو العمري، بيروت: دار الفكر، ج ١، ١٤١٥ق.
١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، بيروت: دار الفكر، ج ١، ١٤٠٧ق.
١٧. أبو بكر بن أبي شيبة، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، رياض: مكتبة الرشد، ج ١، ١٤٠٩ق.
١٨. أبو داود سجستاني، سليمان بن أشعث، سنن أبي داود، محمد محيي الدين عبد الحميد، صيدا: المكتبة العصرية، [بي تا].
١٩. أبو نعيم اصفهاني، أحمد بن عبد الله، تاريخ أصبهان (أخبار أصبهان)، سيد حسن كسروي، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٩٩٠م.
٢٠. _____، أحمد بن عبد الله، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، مصر: السعادة، ١٣٩٤ق.

چاله
پژوهشها

سال دوم شماره ٢، سال ١٣٩٨

٢١. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، شعيب الأرنؤوط وديكران، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ق.
٢٢. أحمد بن ميانجي، علي. مكاتيب الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قم: دار الحديث، ١٤١٩ق.
٢٣. اعظمي، محمد مصطفى، دراسات في الحديث النبوي وتاريخ تدوينه، بيروت: المكتب الإسلامي، ج ١، ١٤٠٠ق.
٢٤. آمدى، علي بن أبي علي، الإحكام في أصول الأحكام، عبدالرزاق عفيفي، بيروت- دمشق: المكتب الإسلامي، [بي تا].
٢٥. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، محمد زهير الناصر، دار طوق النجاة، ج ١، ١٤٢٢ق.
٢٦. برقي، محمد بن أحمد بن خالد، المحاسن، جلال الدين محدث، قم: دار الكتب الإسلامية، ج ٢، ١٣٧١ق.
٢٧. بيهقي، أحمد بن الحسين، السنن الكبرى، محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ٣، ١٤٢٤ق.
٢٨. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، أحمد محمد شاكر وديكران، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ١٩٧٥م.
٢٩. حاكم نيشابورى، محمد بن عبد الله، المدخل إلى كتاب الإكليل، فؤاد عبد المنعم أحمد، الاسكندرية: دار الدعوة، [بي تا].
٣٠. حسكاني، عبيد الله بن عبد الله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، محمد باقر محمودى، تهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع والنشر، ج ١، ١٤١١ق.
٣١. حسين بن سعيد اهوازى، الزهد، غلامرضا عرفانپان يزدى، قم: المطبعة العلمية، ج ٢، ١٤٠٢ق.
٣٢. خطيب، محمد عجاج، السنة قبل التدوين، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٠ق.
٣٣. خطيب بغدادى، أحمد بن علي، الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع، محمود طحان، رياض: مكتبة المعارف، [بي تا].
٣٤. _____، الكفاية في علم الرواية، ابو عبد الله السورقى و ابراهيم حملى المدنى، مدينه: المكتبة العلمية، [بي تا].
٣٥. _____، تاريخ بغداد، بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ج ١، ١٤٢٢ق.
٣٦. _____، تقييد العلم، يوسف العث، دار إحياء السنة النبوية، ج ٢، ١٩٧٤م.
٣٧. _____، شرف أصحاب الحديث، محمد سعيد خطي اوغلي، انقره: دار إحياء السنة النبوية، [بي تا].
٣٨. دارقطنى، علي بن عمر، سنن الدارقطني، شعيب الأرنؤوط وديكران، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٢٤ق.
٣٩. ذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان، تاريخ الإسلام وفيات المشاهير والأعلام، بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ج ١، ٢٠٠٣م.
٤٠. _____، تذكرة الحفاظ، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٩ق.

٤١. _____، سير أعلام النبلاء، مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، ج ٣، ١٩٨٥م.
٤٢. رازي، فخر الدين، المحصول، طه جابر فياض العلواني، مؤسسة الرسالة، ج ٣، ١٤١٨ق.
٤٣. رامهرمزي، الحسن بن عبد الرحمن، المحدث الفاصل بين الراوي والواعي، محمد عجاج خطيب، بيروت: دار الفكر، ج ٣، ١٤٠٤ق.
٤٤. سمعاني، عبد الكريم بن محمد، أدب الإملاء والإستملاء، سعيد محمد لحام، بيروت: دار ومكتبة الهلال، ١٤٠٩ق.
٤٥. سيوطي، جلال الدين، تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، نظر محمد فاريابي، [بي جا]: مكتبة الكوثر، ج ٢، ١٤١٥ق.
٤٦. _____، الدرالمشور، قم: كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، ج ١، ١٤٠٤ق.
٤٧. صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، محسن كوچه باغي، قم: كتابخانه حضرت آيت الله مرعشي نجفي، ج ٢، ١٤٠٤ق.
٤٨. عياشي، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، هاشم رسولي محلاتي، تهران: المطبعة العلمية، ج ١، ١٣٨٠ق.
٤٩. غزالي، محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، بيروت: دار المعرفة، [بي تا].
٥٠. فتال نيشابوري، محمد بن احمد، روضة الواعظين وبصيرة المتعطين، قم: منشورات الرضى، ج ١، ١٣٧٥ش.
٥١. قاسمي، محمد جمال الدين بن محمد سعيد، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، محمد بهجة البيطار، بيروت: دار إحياء الكتب العربية، ج ٢، ١٩٦١م.
٥٢. قلقشندي، احمد بن عبد الله، صبح الأعشى في صناعة الإنشاء، محمد حسين شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، [بي تا].
٥٣. كشي، محمد بن عمر بن عبد العزيز، رجال الكشي (اختيار معرفة الرجال)، حسن مصطفى، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ج ١، ١٤٠٩ق.
٥٤. مجلسي، محمد تقى بن مقصود علي، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، حسين موسى كرمانى وعلی پناه اشتهااردی، قم: بنياد فرهنگ اسلامى حاج محمد حسين كوشانيور، ج ٢، ١٤٠٦ق.
٥٥. مشوخي، سليمان عابد، أنماط التوثيق في المخطوط العربي في القرن التاسع الهجري، رياض: مكتبة الملك فهد الوطنية، ١٤١٤ق.
٥٦. مقریزی، احمد بن علي، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤٢٠ق.
٥٧. نسائي، أحمد بن شعيب، السنن الكبرى، حسن عبد المنعم شلبي، بيروت: مؤسسة الرسالة، ج ١، ١٤٢١ق.
٥٨. نعماني، محمد بن إبراهيم، الغيبة، علي أكبر غفاري، تهران: نشر صدوق، ج ١، ١٣٩٧ق.

۵۹. پارسا، فروغ، «سنت‌های نقل حدیث در بررسی تطبیقی دیدگاه‌های خاورشناسان»، مقالات و بررسی‌ها ۴۰، ش ۴ (۱۳۸۷ش)، ۳۱ تا ۵۱.
۶۰. حاجی خلیفه، مصطفی، کشف الظنون عن أسامی الكتب والفنون، بغداد: مكتبة المثنی، ۱۹۴۱م.
۶۱. جعفر مرتضی‌العاملی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، قم: دار الحدیث، ج ۱، ۱۴۲۶ق.
۶۲. رضا استادی، «سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث»، نور علم، ش ۵ (۱۳۶۳ش).
۶۳. سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، ریاض: ادارة الثقافة و النشر بالجامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۶۴. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالي، محمد انصاری زنجانی، قم: نشر الهادی، ج ۱، ۱۴۰۵ق.
۶۵. سید رضی، محمد بن الحسین، نهج البلاغة، صبحی الصالح، قم: الهجرة، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۶۶. شهرستانی، سید علی، منع تدوین الحدیث، ترجمه سید هادی حسینی، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۹۰ش.
۶۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی، شرح البداية فی علم الدراية، سید محمدرضا حسینی جلالی، قم: فیروزآبادی، ج ۱، ۱۳۹۰ش.
۶۸. شیخ بهایی، محمد بن حسین بن عبد الصمد، الاربعون حدیثا، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: ج ۲، ۱۴۱۵ق.
۶۹. شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین، إعتقادات الإمامية، قم: کنگره شیخ مفید، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
۷۰. _____، الأملی، تهران: کتابچی، ششم، ۱۳۷۶ش.
۷۱. _____، الخصال، علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: ج ۱، ۱۳۶۲ش.
۷۲. _____، کمال الدین و تمام النعمة، علی اکبر غفاری، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۲، ۱۳۹۵ق.
۷۳. _____، معانی الأخبار، علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: ج ۱، ۱۴۰۳ق.
۷۴. شیخ طوسی، محمد بن الحسن، الأملی، تحقیقات اسلامی مؤسسه بعثت، قم: دار الثقافة، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۷۵. _____، الفهرست، عبد العزیز طباطبایی، قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ج ۱، ۱۴۲۰ق.
۷۶. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۷۷. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، علی اکبر غفاری و محمود محرمی زندی، قم: المؤتمر العالمي لالفة الشيخ المفيد، ج ۱، ۱۴۱۳ق.
۷۸. _____، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: المؤتمر العالمي لالفة الشيخ المفيد، ج ۱، ۱۴۱۳ق.
۷۹. صبحی صالح، علم الحدیث و مصطلحه عرض و دراسة، بیروت: دار العلم، ج ۱۵، ۱۹۸۴م.
۸۰. طباطبایی، سید محمد کاظم، تاریخ حدیث شیعه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی

- دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و دانشکده علوم حدیث، چ ۲، ۱۳۸۹ ش.
- ۸۱ فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، محمد کاظم، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، چ ۱، ۱۴۱۰ ق.
- ۸۲ قاضی عیاض، (عیاض بن موسی بن عیاض)، الإلماع إلى معرفة أصول الرواية وتقييد السماع، سید احمد صقر، القاهرة / تونس: دار التراث / المكتبة العتیقة، ۱۹۷۰ م.
- ۸۳ مایل هروی، نجیب، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- ۸۴ مددی موسوی، سید احمد، نگاهی به دریا، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، چ ۱، ۱۳۹۳ ش.
- ۸۵ مسلم بن الحجاج نیشابوری، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلی الله علیه وسلم، محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربي، [بی تا].
- ۸۶ منتجب الدین رازی، علی بن عبید الله، الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً في فضائل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، قم: مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، چ ۱، ۱۴۰۸ ق.
- ۸۷ موتسکی، هارالد، «حدیث پژوهی در غرب، مقدمه‌ای در باب خاستگاه و تطور حدیث»، ترجمه مرتضی کریمی نیا، علوم حدیث ۳۷-۳۸، ش ۱۰، صص ۳-۳۱، ۱۳۸۴ ش.
- ۸۸ _____، حدیث اسلامی، خاستگاه ها و سیر تطور، ترجمه مرتضی کریمی نیا، قم: دار الحدیث، چ ۱، ۱۳۹۰ ش.
- ۸۹ نفیسی، شادی، «حافظ (از القاب محدثان و از الفاظ جرح و تعدیل در علم رجال)»، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
- ۹۰ هوشنگی، لیلا، «تلمود (دومین کتاب مهم دینی و مقدس یهودیان)»، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
- ۹۱ یاقوت بن عبدالله الحموی، معجم الأدباء، احسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامي، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.